

بنیاد مطالعات ایران

برنامه تاریخ شفاهی

آقای دکتر جلال متینی

بُناد مطالعه ایران

FOUNDATION FOR IRANIAN STUDIES

برنامه تاریخ شفا هی

صاحبہ شوئندہ : آقای دکتر جلال متینی

صاحبہ کنندہ : آقای سیدولی رضا نصر

واشنگتن ، دی . سی

۸ سپتامبر

و

۳۰ دسامبر ۱۹۸۷

سوابق خانوادگی ، خاطراتی از دانشکده فنی آبادان و نحوه جلب دانشجویان به آن در سالهای ۱۳۳۱ - ۱۳۳۲ ، شروع بکار در دانشگاه فردوسی ، در باره امکان و واقعیت استغفاء دادن در بین مقامات عالیرتبه ، مملکتی ، مشکلات گرداندن یک دانشگاه در ایران .
۴ - ۱

شروع به فعالیت در رشته ادبیات ، خاطراتی از فعالیتهای سیاسی در دبیرستانها و دانشگاهها در دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ ، مشکلات ناشی از زیاد کردن مخارج تحصیلی در دانشگاهها ، اهمیت تاریخی حزب توده ، تأثیر حزب توده به فرهنگ سیاسی ایران .
۱۰ - ۵

خاطراتی از دانشگاه تهران ، درباب تحصیلات عالی در ایران ، پایه گزاری و تاریخ دانشگاه تهران ، ارسال دانشجویان به خارج از کشور در زمان رضا شاه ، برناهه ریزی برای تحصیلات عالی در دوران رضا شاه ، بحث درباره آزادی عمل دانشگاهها ، نفوذ فرهنگی حزب بر دانشگاههای ایران ، تغییرات در سازمان دهی دانشگاههای ایران ، تغییر درجه دانشگاهها به دنبال روی کار آوردن نسل جدید در دانشگاهها .
۱۷ - ۱۰

مسئله استقلال دانشگاه تهران بعد از سال ۱۳۳۲ ، شدت گرفتن شلوغی های دانشگاهی بعد از ۱۳۳۲ ، پایه گزاری وزارت علوم و آموزش عالی ، تشکیل هیئت امناء برای دانشگاهها ، تغییر در سازمان و نحوه عمل دانشگاهها ، نصیحت گیری فعالیتهای دانشگاهها در دهه ۱۳۵۰ ، درباب امتحانات ورودی دانشگاهها .
۲۵ - ۱۸

خاطراتی از علی شریعتی ، درباب نیابت تولیت آستانه قدر رضوی و استانداری خراسان ، روابط فرهنگی بین دانشگاه فردوسی و کشورهای همچوار ، ارتباط بین دانشگاه فردوسی و حوزه علمیه مشهد .
۳۸ - ۲۶

سوال : آقای دکتر میخواستم مصاحبه را با تشریحی از موابق خانوادگیتات و سپس موابق تجمیلی خودتان شروع نمایم.

آقای دکتر چلال متینی : عرض کنم که خانواده‌ام، خانواده پدری و مادری من هردو کاشانی هستند. پدرم متولد کاشان است و مادرم متولد تهران، ولی هردو خانواده‌های شاید سرشناس کاشان بوده‌اند. در خانواده پدری من تا آنچنانیکه اطلاع دارم تا یک نسل پیش، همزمان پدر من، همیشه پک تن لاقل در چامه، روحانیت بوده، و به امور روحانی می‌پرداخته است. خود من حدود ۱۰ سال پیش، در تهران متولد شده‌ام، و دوره زندگیم را تا موقعیکه به آبادان رفتم در تهران گذراندم، تحصیلاتم را دوره ابتدائی، در دو مدرسه ابتدائی تهران امیر اتابک و زند، تمام کردم، دوره دبیرستان را دارالفنون دیدم. منتهی دو سال اول دارالفنون، تا قبل از شهریور ۲۰ بوده، دوره رضاشاه، و از کلاس دوم پس بعد مقارن بود با اشتغال ایران. تحصیلات دانشگاهی ام را در تمام مراحل در تهران تمام کردم و خارج از ایران برای تجمیل شرفتم و در آن موقع در ایران تنها یک دانشگاه بوده. دانشگاه تهران، دوره لیسانس و فوق لیسانس و دکتری ادبیاتم را در دانشکده ادبیات تهران گذراندم، و همزمان پا رشته ادبیات رشته قضائی دانشکده حقوق را در تهران خواندم و دوره روان‌شناسی را پس از کار دبیری پطور چداگاه تمام کردم. و در نتیجه در سال ۱۳۲۸ لیسانس ادبیات را گرفتم. و در سال ۱۳۲۶ از رساله دکتریم دفاع کردم. موقعیکه دوره لیسانس را تمام کردم یک‌سال بعد از آن، به کار معلمی پرداختم، به عنوان دبیر دبیرستان البرز استخدام شدم، هفت سال در تهران درس دادم از ۱۳۲۹ تا ۱۳۴۱، پس سه سال در دانشکده فنی آبادان تدریس کردم. و این واقعه مریوط بود، پس بعداز ملی شدن نفت که امریکائی‌ها آمدند و "تکنیکال اسکول" را تحویل گرفتند و آن مدرسه با نام دانشکده فنی شروع پکار کرد. ما تحت شرایط خاصی در آنجا داشتیم ولی یک دوره خوبی کوتاهی بود. اما پس از چهار پنج سال تشکیلات نفتی مبارق به شوی از اجرای پروژه چندید چلوگیری کردند. در اینجا این تذکر را بدهم، که این در این چند سال هزینه‌ها را من چمیع چهات شرکت ملی نفت میداد، بدون اینکه از دانشجویان تعهدی پگیرد. برای خدمت.

سوال : شما فرمودید شرائط خاص، در تحت چه شرائطی بود قبول داشتیم، تعلیم

آقای دکتر چلال متینی : والله، دوره‌ای که ما پوییم، شرائط این بود که ما بهترین دانشجویان را انتخاب می‌کردیم. اول، موئیسه روانشناسی دکتر ایمن کنکوری پعمل می‌آورد و حداقل می‌باشد می‌باشد ۱۰ سال خواشنه باشند، و حداقل معدل ۱۶ داشته باشند، تا پایشان تقاضای این (Application) پدیده، ما هر سال حدود ۵۰۰ داوطلب داشتیم، این موئیسه روانشناسی از اینها امتحان کتبی می‌کرد، تست پعمل می‌آورد، گزارش را پدانشکده می‌فرستاد، و ما هر سال ۲۰ نفر را پیشتر شوی پذیرفتیم، با سه پراپر این عده معلمین دانشکده در شهرها با داوطلبان مصاحبه می‌کردند، و از بین اینها ۲۰ نفر را انتخاب می‌کردند، و این ۲۰ نفر یا شاگرد اول شهر یا شاگرد اول مدرسه‌شان، مدرسه هیچ تعهد خدمتی از اینها نمی‌گرفت، اینها تربیت می‌شدند در رشته مهندسی عمومی، که برای اولین بار در ایران چنین رشته‌ای تاسیس شد بود. حضرات امریکائیها مطالعه کرده بودند و به این نتیجه رسیده بودند که چون ایران تازه دارد صنعتی می‌شود دادن تخصص در رشته‌های نفت، ساختمان، راه امثال اینها، خیلی کارگشا نیست، مثلاً این هم این بود که وقتی یک‌تفری می‌اید فرض کشید که در رفسنجان یا پوشیر یک کارخانه‌ای

تاسیس میکنند پرای او امکان پذیر نیست، که سه، چهار تا مهندس استخدام کند. در حالیکه بیکه مهندس عمومی "چنرال اینجیرینگ" اگر باشد او همه کارها را میتواند پکند، معلمین داشکده عموماً خارجی پودند، کنتراتی پودند، دو ساله از دانشگاه‌های خارج می‌آمدند، دو نفر پیشتر ایرانی ثبودیم من بخش فارسی را اداره میکردم، رفته آنجا برای همین کار، دروس همه بهزبان انگلیسی تدریس میشد، پرثامه عین پرثامه داشکده‌های مهندسی امریکا بود، کتابهای درسی همه کتابهای درسی امریکا بود، ولی بعد از سه، چهار سال تشکیلات کنسرسیوم تغییراتی در این کار داد و این عبارت را من نقل میکنم از کسی که مرده است، از دکتر والتر گروز که رئیس این داشکده بود و او در مالهای پیش با چردن رئیس کالج الیز در ایران کار کرده بود فارسی خوب صحبت میکرد، ایران و ایرانیان را خیلی خوب می‌شناخت، و شاه فقید را خوب می‌شناخت، عرض کنم که او بیک روزی بعد از اینکه به کارش خاتمه دادند، مع الواسطه شنیدم، که گفته بوده است من تسليم بی پی (B.P.) نمیشوم یعنی آن سیاستی که قبله در تکنیکال اسکول آبادان بود و عموماً شاگردمانیکه تحصیل میکردند بار علمیشان زیاد شبود، بعد از چند مالی که از ملی شدن گذشت آن دسته دو مرتبه آمدند و آن مدرسه را پنوند خلاصه در پید قدرت خودشان گرفتند و آن گروه امریکائی‌ها پطور کلی آمدند پیرون و پاز برگشت به آنجاییکه کسی که وارد آن مدرسه میشود این تربیت میشود و تعهد خدمت دارد در آن دستگاه.

سوال : آن دستگاه مظلومتان در کنسرسیوم.

آقای دکتر چلال متینی : در کنسرسیوم و تشکیلات ثفتی پطور کلی، عرض کشم، در هر حال من سه سالی آنجا بودم و بعد داوطلب شدم که بروم به دانشگاه مشهد، در سال ۱۳۲۹ و مطابق مقرراتی که در آن زمان بود، در دانشگاه تهران امتحان دادم و قبول شدم و رفته به مشهد، پعنوان دانشیار زبان و ادبیات فارسی، و تا چند ماهی قبل از انتقادب اسلامی در مشهد بودم و تدریس میکردم و در ضمن کارهای مختلف اداری در آنجا داشتم، از معاویت داشکده مدتها به مرحوم دکتر فیاض کار کردم بعد بیک دوره طولانی شاید حدود ۷ و ۸ سال مسؤول داشکده ادبیات بودم، بعد معاون آموزشی و پژوهشی دانشگاه شدم، و بعد هم بیک دوره قریب به سال رئیس دانشگاه فردوسی بودم و بعد خواهش کردم که از کار اداری پنهانه را معاف پدارند از کار اداری و نامه‌ای نوشتم به مرحوم هویدا، چون میداشتم این کار، کار دشواری است و از یکی از دوستانم آقای رضا قطبی خواهش کردم، که این نامه را بدمست ایشان پرساند و آن مرد هم تا نفعه‌می‌خواست این نامه چیزی که نامه را نگرفت. وقتی فهمید که من میخواهم استعفا پدم گفت چنین کاری را نخواهم کرد و من ایشانرا راضی کردم و گفتم که من در نامه‌ام نوشتم که بهمان کار مأهوم که تدریس هست پرمیکردم، و پایینجهت ایشان این لطف را کردند و نامه را دادند و با این کار موافقت شد و من بیکمال تمام در همان دانشگاه فقط تدریس کردم، در دوره لیسانس و فوق لیسانس و دکتری و در سهر ۱۳۵۷ پدعوت فرهنگستان ادب و هنر که عضو وابسته‌اش اول بودم، آمد پتهران پدعوت چناب دکتر خانلری و پعنوان نایب رئیس فرهنگستان کارم را شروع کردم و بعد هم پعنوان عضو پیوسته فرهنگستان بودم، تا انتقادب اسلامی شد هم دوستان من و هم من از کارهای اداری فرهنگستان استعفا دادیم و بعد هم پنهانه شاچار شدم که پا کمال تاءسف مملکت را ترک پکشم.

سوال : یک شکته‌ای شما بپیش اشاره فرمودید من میخواستم پلکه توضیح پیشتری بدھید، راجع به استعفا

دادستان این نظریه هست که مشکلاتی برای افرادیکه مصدر امور پودند و میخواستند کثار پرونده پیش میآمد، یعنی در حقیقت دستگاه زیاد با استعفا دادن افراد موافق نبود، شما چون خودتان استعفا دادید از کارتان، در حقیقت نظریه‌ای در این باره دارید؟

آقای دکتر چلال متیوی : "والله اولا" من راجع به کلمه استعفا توضیحی پیده‌م، ظاهرا" کسانی که با فرمان شاه، با فرمان همایویشی، به شغلی منصوب میشدند، از شلر اصول استعفا شمیدادند یعنی نمیتوانستند استعفا پدهند و این مطلب را من میداشتم باینجهت یادم است وقتی که یک مشکل مالی برای دانشگاه پیش آمده بود و پودجه‌ها را زده پودند و دانشگاه گرفتار مشکلات بیمارستانها بود من یک نایه‌ای نوشتم به مرحوم هویدا و نوشتم با این کسر پودجه نمیتوانیم عمل پکنیم. ما قریب هزار یا متتجاوز از هزار تنخ است داشتیم، اینها اگر پودجه‌شان کم پشود، میخوابد، بیکی از دو صورت میتوانیم عمل پکنیم یکی اینست که از یک تاریخ معین در بیمارستان را بپنديم، سه ماه آخرسال، و یکی دیگر هم اینست که هر مریضی را که مرخص میکنیم بچایش مریضی قبول نمیکنیم و اگر پودجه‌ای اضافه نشود من در این زمینه قبول مسئولیت نمیکنم، یادم است که بعد از چند روزی که آقای دکتر احمد قریشی از تهران میامدند به مشهد و برای تشکیلات حزب رستاخیز، ایشان وقتی مرا در مشهد دید گفتند که چناب هویدا سلام رساندند و گفتند آیا فلاشی میداند که کسانیکه با فرمان همایویشی منصوب شده‌اند نمیتوانند استعفا بدهند. من جواب دادم و گفتم که من شکتم استعفا میدهم، من گفتم قبول مسئولیت در کار بیمارستان نمیکنم، پاینجهت در موقعیکه من این کار را خواستم پکنار پکذارم، اولا" اینکه اشاره کردید که موافقت نمیکردند بعضی از کارها بود که آدمی را که پسیدا پکنند که آن کار را قبول پکند کم بود، و یکی از این کارها، ریاست دانشگاه بود کسانیکه به امور مملکت وارد پودند در آن زمان قبول داشتند که بیکی از دشوارترین کارها در مملکت تا قبل از انقلاب مسئله مدیریت دانشگاه بود که من خودم به این شکته رسیده بودم که اگر آدم رئیس سواک باشد رئیس سازمان امنیت در این منطقه باشد خیلی راحت تر میتواند کار پکند تا رئیس دانشگاه ریاست دانشگاه دشوارترین کار آن زمان بود یعنی شما بین دو مشکل قرار داشتید: دانشجو را پس از قبولی در کشور پشما معرفی می کردند سالی چند هزار نفر، استادان دانشگاه هم عموما" حداکثر مدارکشان از نظر علمی، هورد رسیدگی قرار می گرفت تا معلمین پاسوادی باشند. ولی در اعتمادات و درگیریها شه دانشجو را میتوانید بپیروون کنید، نه استاد را میتوانید پکذارید کثار، نه مستخدم را میتوانید پکذارید کثار، و دستگاههای امنیتی هم میخواهند که آب از آب تکان خورد در نتیجه در آن شرائط کمتر کسی حاضر میشد که رئیس دانشگاه بپشود. چنانکه خود پنهان هم که این مسئولیت را پذیرفتمن در یک مرحله خاصی بود، رئیس وقت دانشگاه آقای دکتر مژدهی ممتازور شد، سریعا" میخواستند چانشین انتخاب کشند و دستگاه حکومتی یا دولت رسیده بود په این مرحله که شاید بعد از سر و صدای زیادی که در دانشگاهها پیش آمده بود مصلحت پاشد که روسای چند دانشگاه را محلی پکذارند، پاینجهت فکر کرده پودند از خود مشهد رئیس انتخاب کشند با این پیام آقای دکتر مژدهی آمد په مشهد و پا هماونین خودش، ما چهار نفر بودیم، صحبت کرد، که قرار شده بیکی از شماها باشید، همانجا پیکنفر را کثار گذاشت یکی از دوستان ما بود که ایشان مرد پسیار دانشمندی بود ولی گرفتاریهای سیاسی داشت و په شوروی گریخته بود په بعدها خلاصه اعلیحضرت موافقت کرده بودند که په ایران پرسکردد.

سؤال : چه کسی بود؟

آقای دکتر متینی : این دکتر فرشید بود. دکترهوششگ فرشید استاد دندان پزشکی مرد پسپار خوبی بود، افسری بود که رفته بود سالها در شوروی، تحصیل کرده بود. در لهستان استاد شده بود. خویشاںان، دوستاشان مراجعتهای کرده بودند، و شخص شاه موافق کرد که او به ایران پرگردد. در نتیجه دکتر متدهی او را مستثنی کرد که چون پیمانی است ایشان خیر. ما در آنجا هر چهار نفرمان توافق کردیم که اگر معاون پزشکی دانشگاه که از تهران آمده بود دکتر معین و مرد پسپار خوبی بود کرمانی بود، رئیس دانشگاه ما پیشود با او همکاری میکنیم. دوبار برای این مسئله دکتر متدهی از تهران به مشهد آمد ها این پیام، و یکبار وزیر وقت علوم آقای دکتر عبدالحسین سمیعی من و معاون مالی دانشگاه دکتر حمید یغمائی و معاون پزشکی دانشگاه همان آقای دکتر معین را به تهران دعوت کرد، با ما تک تک مصاحبه کرد. و وقتیکه با من صحبت کرد من مشکلات زندگیم را پاییشان گفتم، و گفتم من حداکثر میتوانم معاون آموزشی باشم. مشکلات زندگی را وقتی گفتم، پاییشان گفتمن من همسرم درگذشت، چند تا پیچه دارم باید پایینها برسم و بعد هم کار ریاست دانشگاه کار پسپار مشکلی است، یکطرف، سازمان امنیت است، یکطرف، شخص اعلیحضرت، یکطرفش دولت است، یکطرفش دانشجو است، که هیچ کارش شبیتوانی بکنی، دانشجو میزند شیشه ها را میشکند، غذای ارزان میخواهد و و و، آقای دکتر سمیعی عنوان کرد که همه این حرفاها را که زدید من میگویم اما تمییم گیرنده من نیستم، و بعد که تمییم گرفته بودند پمن ابلاغ کردند، و من در آن موقع اگر آشنایی ای را که به مال بعد، در هیئت حاکمه داشتم، در آن زمان میداشتم پوییله آنها از کار ریاست دانشگاه در میرفتم ولی آن موقع من کسی را نداشتم، آشنازی نداشتم، و گفتم این امر همایوی ای است ساعت ۹ هم میباشدی شرفیاب بشوی، در نتیجه کمتر کسی حاضر بود به ریاست دانشگاه پرگزیده شود، به بیاری از کمانیکه داوطلب بودند دستگاه یا صادحیت آنها را تایید نمی کرد، یا مشکلاتی داشتند، موضوع دیگر در مورد روما، دانشگاهها این پود که هر کدام از دانشگاه میرفتند کنار، یا میگذاشتند کنار، و بندرت خودشان میخواستند بروند کنار، اینها یک پست مهمتری میخواستند، دانشگاه، ریاست دانشگاه یک شریبان ترقی بود پایینجهت یا میخواستند بعضیشان استاندار بشوند، بعضیشان میخواستند وزیر بشوند، بعضیشان مأموریت خارجی میخواستند، پایینجهت کار دشواری بود، و عرض شود همین مسئله بود که من نامه ای که پرخوم هویدا نوشتم، نوشتم که من هیچ نوع سمتی نمیخواهم و من شنید رئیس دانشگاهی بودم که درسم را در دوره ریاست دانشگاه در سه مرحله لیسانس، فوق لیسانس، و دکتری دادم و مال بعد هم درس خواهم داد این نامه را تازه خود منهم نمیدانستم که باید چه پیکنم. یکروزی به آقای دکتر قاسم متمدی که وزیر علوم بود و دوست بنده بود مطرح کرد، او اولاً خیلی با تعجب از من پرمیید که حقیقتنا "میخواهی استعفا پدهی، صد درصد گفتم صد درصد گفت حالا اگر اینجور است راهش اینست یک نامه ای خصوصی، پا قلم، بدون شماره، به شخص نخست وزیر بنویسی و دلایل را ذکر کنی و خواهش کنی که ایشان پنوعی پعرض پرساند. ولی تو نمیتوانی رسماً از شغلی که فرمان همایوی دارد استعفا پدهی و پایینجهت بود که من این کار را کردم و مدتی هم ماؤل کشید چون من دقیقاً در چریان بودم کی این کار انجام میشود. کسی که داوطلب بود دستگاه نمی پذیرفت و هر کسی را که پیشنهاد میکردند او قبول نمیکرد هرای اینکه کار خیلی حسام و دشواری بود در آن موقع تا اینکه آقای دکتر پرویز آموزگار که معاون وزارت علوم بود و فارغ التحصیل مشهد بود از دوستان من هم بود ایشان خوشبختانه قبول کرد.

سؤال : آقای دکتر پرگردیم به کاریکه راجع به تحریلتان که فرمودید شما چهلور شد که عادقتند به ادبیات و فرهنگ این رشتهها شدید؟

آقای دکتر متینی : والله، من اگر به ادبیات و رشته ادبیات پرای ادامه تحصیل نمیرفتم از اول به رشته حقوق میرفتم چون دو تا مسئله در زندگی دوره شوچوانی و چوانی من مطرح بود که مریبوط به خانواده ام می شد یعنی اینکه یعنی از عموهای من وکیل دادگستری بود، یعنی از عموهای قاضی بود، و یعنی از دامی هایم وکیل دادگستری بود، پاینجهت خودش یک مسئله ای بود پرای من و از طرف دیگر اینکه از خویشان پدری من که دقیقاً "زمبتش را با خود من و با پدرم نمیتوائم پکویم و یک کمی فاصله دارد این مردی بود که در سالهای خیلی پیش ایران را ترک کرد رفت بهند، و در کلکته مقیم شد، مید یکتا فهادی بود پیمان مید چلال الدین موییدالاسلام و او در هند روزنامه جعل‌المتین را دایر کرد که ۲۸ سال مرتباً در آنجا چاپ شد و چون پدر من، هم یعنی دو سه سالی در هند بود و هم در ایران، عرض کشم که بعنوان مدیر مرکزیش در داخل ایران و شاید آسیای میانه، پس موضوع روزنامه‌نویسی هم در ذهن من بود. از طرف دیگر چون به رشته‌های پزشکی و فنی علاقمند نبودم ناچار رفتم به رشته ادبی، و بعد هم ممکن‌گردن که اشاره کردم هر دو رشته ادبیات و حقوق را با هم خواندم آن موقع هم مبنوع بود این کار، ما چند ثغیری پوییم مثل دردها مرتب این کار شدیم و هر روز اسم ما را آگهی میکردند که پیائید امتحان را یکجا خطا نمایند، بالاخره لیمانس هردو رشته را گرفتیم و پاینجهت بود که رفتم پداشکده ادبیات و این رشته را باب طبع خودم دیدم و ادامه دادم، البته آن موقعیکه شروع کردیم به تحصیل تقریباً په تدریس در دانشگاه در سالهای بعد فکر نمی کردم، پرای اینکه یک دانشگاه پیشتر نبود، به این رشته رفتم به امید اینکه دبیر دبیرستانها بهشوم.

سوال : این نام جعل‌المتین ربطی دارد به نام خانوادگی شما.

دکتر متینی : آنطوریکه پدرم میگشت نام خانوادگی متینی را پدرم پرآن اسم انتخاب کرده و نام مرا که هم چنان است پیاد آن موضوع انتخاب کرده بوده است.

سوال : شما فرمودید که زمانیکه پدانشگاه میرفتید مصادف بود ها شلوغیهای ۱۲۲۰، و همان دورانی بود که در آن سال و سالهای بعد، که حزب توده هم نشجع گرفت، من میخواستم مووال کنم که آیا شما خودتان هم مبالغه سیاسی در دانشگاه داشتید، و اگر نه، خاطراتی از فعالیتهای سیاسی در آن دوران، چه در خانواده، چه در اجتماع، چه در دانشگاه دارید نقل پفرمائید.

آقای دکتر متینی : آن مطلبی که من عرض کردم تحصیل من از کلاس دوم دبیرستان مقارن بود ها شهریور ۲۰، یعنی من دوره ابتدائی و یکسال اول تحصیل دبیرستانیم در دوره رضا شاهی، یک دوره خیلی آرام و منظمی بود، شاگردان مدارس در مراحل مختلف همه پا اوئیشورم بعیشی بودند، سر ساعت معین میرفتند، مسائل سیاسی اصولاً مطرح نبود، و شهریور ۲۰ پکلی اوضاع را دگرگون کرد، یعنی واقعاً دبیرستانها تا چه پرسد پدانشگاهها که چون من در آن سالها در دانشگاه درس نمی خواندم از آن اطلاعی ندارم، ولی دبیرستانها یک محیط کاملاً سیاسی شده بود، من خوب بیاد است که چلساتی که ما درس انشاء داشتیم، انشاءها اختصاص داشت بهسائل سیاسی، ولو معلم مسئله دیگری میداد، و گاهی شاگردها از یک کلاس دیگری میآمدند به این یعنی کلاس که پیشنهاد طرف چه نوشته ایروز این می نوشتم، فردا آن یعنی که وابسته به یک گروه دیگری بود به او چواب میداد. ولی من خودم عرض کشم که بهیچ حزبی شرفتگام، چرا شرقتی نمیداشم،

با وجودی که من علاقمند بودم به این مسائل سیاسی، روزنامه‌های مختلف را میخواندم، و به خیلی از متین‌گها و دموکرات‌سیویتها میرفتم بعنوان تماشچی لااقل، خیلی از دموکرات‌سیویتها پرگه عرض کنم که مال حزب توده رفتم تماشا کردم روزگاری که فریاد مرگ پرستیتو، مرگ پر فرانکو سر می‌دادند. پادام همت یک مرد دبیرکل اتحادیه چهاشی کارگران به ایران آمده بود به اسم لوشی سایان به آن تظاهرات هم رفته بودم. اما شاید عامل اصلی شرفتن من به حزب این بود که من خیلی کمتر علاقمند بودم پقول معروف ریشم را پدست کسی بدم و او هر چوری که میخواهد بشه را پهرا جا که میخواهد پبرد، ولی ناظر پسیاری از ماجراها بودم، واقعیت‌ش ایشت که دبیرستانها و دانشگاه‌ها تا یکی دو سال بعد از ۲۸ مرداد یک کاشون فعال سیاسی بود، پچه‌ها هر کدام در یک واحد پوشید و این حرف را من بارها در گذشته هم در کلاس، در مجتمع مختلف زدهام که پهای احزاب، شاگرد مدرسه و دانشجو پهیترین خوراک یعنی عمله مجازی است، نان و آب و لیام و پول کتابش را پایا نداش میدهند او هم در یک سن و مالی است که میخواهد یک فعالیتی پکند پایشجهت راه میافتد، وارد این تظاهرات میشود، من در دبیرستان البرز که درس میدادم خوب بادم است که والعا" روزهای پرآشوب ما خیلی زیاد داشتیم مقارن دوره مصدق. عرض کنم که طرفداران مصدق یک‌طرف پوشید، کاشانی چدا شد، طرفداران کاشانی یک‌طرف دیگر پوشید پان ایرانیستها یک‌طرف پوشید، چپی‌ها یک‌طرف پوشید، و من خوب بادم است که یک‌روزی در اوایل سال تحصیلی معاون البرز پمن گفت که شما اینجا می‌اید پا ماشین پیشید تا دم ساختمان، من ماشین نداشتم با اتوپیوس می‌آمدم، گفتم منظورتان ایشت که با تاکسی بسیام؟ گفت پله، من با تاکسی می‌آمدم تا دم در مدرسه، بعد از یک‌هفته‌ای که گذشت، گفت ش دیگر به همان طریق عادی بیا. گفتم ماجرا چیست ؟ مسئله از این‌قرار بود که من در آن موقع معلم درس اشاء هم بودم، هر موضوعی که میدادی شاگردها هر کدام از شغل‌گاه سیاسی خودشان می‌نوشتند و چنچال می‌شد و منهم اجزاء شمیدام که کسی مطلب سیاسی خاصی پنونیم. چرا معاون البرز به من گفت پا تاکسی به مدرسه بیا زیرا من رفته بودم بهیک کلاس نهم، یک شاگردی آمد یک انتشاری خواند من درست بادم ثیمت فرض کنید از طرفداران مصدق پود من باو تشدید کردم، گفتم کلاس درس چای مسائل سیاسی ثیمت، طرفداران مصدق که در کلاس نشسته بودند گفته بودند این معلم ما توده‌ای است، این را یک‌روزی که دارد می‌اید وارد ساختمان بشود ما در ضمن اینکه داریم میدویم باهم، او را هلش پدهیم و می‌اندازیم توی استخر، اینرا معاون مدرسه فهمیده بود، پایشجهت بود که من یک‌هفته‌ای پائصورت به مدرسه می‌آمدم، پیش از این که من از ماجرا مطلع شوم، در همان کلاس شاگرد دیگری که توده‌ای بود مطلب سیاسی خاصی نوشته بود من طبق معمول باو هم همان مطلب قبلی را گفته بودم و این تذکر را داده بودم بعد شاگردها نشسته بودند و گفته بودند ش پایا این توده‌ای ثیمت، وضع آن مالها از این قرار بود. حتی دانش آموزان یک اتحادیه‌ای داشتند زیر نظر حزب توده و پیشنهاد کرده بودند، برای ایشکه حقی از دانش آموزان فوت نشود شماینده دانش آموزان هر کلامی در جلسه طرح سوال امتحانی پاییستی نثارت داشته باشد یعنی یک لوطی بازی یعنی حقیقی در سراسر مدارس می‌خواستند راه بیندازند البته معلمین یک عده‌شان، نه همه آنها. در تشکیلاتی سیاسی عضویت داشتند و بدیهی است که قویترین تشکیلات، تشکیلات حزب توده بود.

سوال: شما معتقدید پس در این دوره احزاب سیاسی اصرار کردند، پدربال سیاسی کردند، دانشجویان بودند، یا دانشجویان بالطبع سیاسی می‌شدند در یک محیطی که اجتماع و طبقه روشنگر پدربال.

آقای دکتر متینی : این هر دو، درهم اثر داشتند، شما صحیح که می‌آمدید دهها روزنامه چاپ شده بود، عرض

کشم که پیک دسته‌ای در هر حال بودند که اینها عضو حزب شدند، اینها توی مدرسه که می‌آمدند تبلیغ می‌کردند، در نتیجه محیط معاudi بود پهلوی اینکه مدرسه ابتدائی تقریباً نه، ولی دپارتمان پخصوص و دانشگاه محیط سیاسی پشود یعنی هر روزی یک اعتمادی، یک تظامی راه پیشداشده، چه در دوره قبل از صدق و چه در دوره صدق که مسئله ملی شدن ثبت مطرح بود، و حتی تا دو سال بعد از ۲۸ مرداد این وضع پود و پنهان اینجا سالهاست در امریکا هستم، در امریکا می‌گویند کشور آزادی است ولی دقیق نمیدانم تا چه حد هست یا نه، ولی مدرسه حسابش چدامت از مسائل سیاسی، اینجا پنهان این سالهای که بودم یکسالی پرکلی، درس دادم یکسالی بوتا بودم، مقارن بوده با اینکه دولت یک مقداری پوچه های کمک دولت فدرال را زده و شهریه مدارس رفته بala، یکی از اینها کافی بود، که تمام دانشگاههای ایران را به اعتماد پسند. بیام است دوره‌ای که ما در دانشگاه درس میخواهیم سالهای اول، ما ۴۲ تومان کل پولی بود که در یکسال اینوان شهریه میدادیم اینرا آمدند اضافه کردند په ۱۰۰ تومان رساندند. اعتماد سراسری در دانشگاه راه افتاد توده‌ایها آمدند شورای دانشگاه را محاصره کردند، تمام سیمهای تلفن را قطع کردند، قوای انتظامی را شگذاشتند وارد دانشگاه ادبیات محل شورا بود پشوند، استادان بیچاره که یک عددشان آدمهای پسیار مسنی بودند از اطاق نمیتوانستند پیارند پیرون، حتی به دستشویی نمیتوانستند پروند، و اینها از گلداشای رامی گیری که آنجا بود پهلوی ادار استاده کردند. و حزب توده ایران و دستگاههای مختلف اینرا یکی از شاهکارهای خودشان میداشتند. در دوره بعد که خود من کارهای اداری داشتم در دانشگاه شهریه رسید به ۲۶۰ تومان، بعد شد ۵۰۰ تومان، اجازه هم دادند که رسیدگی پشود، کماشی که شدارند کمتر پدھند، تا کمیته‌ای تشکیل پشود ولی این چرم تلقی میشد که پچه مناسب از دانشجو میخواهید شهریه پسگیرید. شعار "درهای دانشگاه را پهلوی پچه‌ها باز کنید" شعار خیلی فریبنده‌ای بود، همیشه میگفتمن آقا تنها چاچیکه درش را باز میکنند پهلوی همه طویله است، طویله را درش را باز میکنند، در دانشگاه را به روی "همه" شاید باز کرد، حق هم شیمت، تحصیلات ابتدائی حق است، این تحصیلات دانشگاهی امتیازی است که باید پسکمی که شایستگی دارد پدھند، پایینجهت در آن روزگار تمام طبقه پاصللاح روشنگر پا هرثوع حرکتی در دانشگاه که شما میخواستید پکنید حتی صنار شهریه را بالا پیارید مخالفت می‌کردند. ولی در امریکا شهریه میگیرند، زیاد هم می‌کنند کسی هم نمی‌آید شعار پدد که دولت امریکایی که در سال میلیاردها دلار کمک پکشوارهای خارجی میکند پلاعوض یا ها عوض، این چرا از دانشجویانش پول میگیرد!

سوال : این پنطه شما دلیل این تقارن مسائل سیاسی و مسائل داخل دانشگاه چه بود، اینکه دانشگاههای دولتی بودند یا اگر دانشگاه خصوصی بودند این مطالب پیش نمی‌آمد.

آقای دکتر متینی : والله نه، مسئله، پیشنهاد یک صورتی بود، من نمیداشم آنچه خواهم گفت کاملاً درست هست یا نه، ولی بعنوان یک نظری میشود بهاش فکر کرد. حزب توده یکی از حوادث مهم ۴۵ سال اخیر مملکت ماست، پرخی اظهار نظر کردند که دو حادثه در ۱۶ قرن اخیر ایران خیلی مهم بوده، یکی اسلام، حمله عربهای مسلمان به ایران و مسلمان شدن ایرانی ها که پنیاد زندگی چامعه ما را دگرگون کرده، و یکی دیگر انقلاب مشروطه، من معتقدم که غیر از این دو تا که پچای خودش مهم، مسئله تامییس حزب توده را هرگز شاید از نظر دور داشت. شاید اهمیتش از دوی خیلی پیشتر بوده، یعنی یک حزبی که در دوره استالین تشکیل شد، زیر نظر روماها، پا کمک آنها، و هدایت آنها، و زیر نظر ارشت سرخی که در ایران بود او را تائید میکردند. حزب توده حزبی بوده که از اول میخواست حکومت را بدست پسگیرد. آن

کسی که میخواهد حکومت را پدست بگیرد، ایراد میگیرد، پهنه میگیرد، پامبول میزند، مگر همین حضرت آیت الله امام خمینی، همین کار را نکردند، او که توده‌ای نبود، میخواست حکومت را پدست بگیرد، اگر در دوره شاه میگفتند در انجمنهای ایالتی و ولایتی زبان حق داشته باشند رای پدهند، ایشان در قم تپ میکرد، و اعلامیه میداد که این کار فحش است. این در این کتاب پرسنی نهضت امام خمینی همه نوشه شده. کتاب نوشه طرفداران آیت الله است. آقای مهندس بازارگان پلافالسه اعلامیه صادر میکرد که ما دولت را از اندامات کافره پرچادر میداریم، الدامات کافره یعنی زن پیايد رای پدهند. اگر در مورد مواد مخدر، که به خوب یا بدش من وارد شیستم، در آن دوره دستور دادند که اگر کسانی را به این جرم گرفتند و پر طبق قانون، اعدام میکردند. همین آقای خمینی در کتاب ولایت فقیه‌شان یا یک کتاب دیگری در آن دوره نوشته است آیا این درسته که یک آدمی را مرد مغلوك و فقیر پیچاره‌ای را پهلوان مثلاً ده گرم هروئین تیربارانش پکند؟ این مطلب را آن موقعی میگفت پرای احسام همدردی دیگران را جلب پکند خوب بود، ولی وقتی که آمد سر کار بنا به مصلحت پرخلاف آنچه که گفته بود نوشه پویا این حکومت عمل کرد. حزب توده هم حزبی بود که حکومت را میخواست حالا در هر چا که پتواند همچنان گروهی را جلب پکند، سینه میزد، پس اگر امروز پیویند شهریه از ۴۰ تومان بپردازد به آن تومان، خوب آن پرای یک عده‌ای مشکله نمیخواهند پدهند. حزب توده شروع میکند به طرفداری از شعاعاً. حزب توده نقش مهمی در همه کارهای ما در این دوره داشت‌است تنها توده‌ایها، بلکه اصلاً حزب توده پنطه یک طرز تفکر خاص توده‌ای بوجود آورده است که لازم نیست آدم توده‌ای باشد.

سوال : فرهنگ سیاسی، یا ...

آقای دکتر متینی : این حزب این طرز تفکر را بوجود آورد که "رهبر" هیچ عیوبی ندارد و عالم به همه علوم و داشته است. توده‌ایها معتقد بودند استالینین بی عیوب است. استالین هم چیز را میداند. روان شناسی میداند، زبان شناسی می‌داند، موسیقی میداند و و و. این طرز تفکر را پیشه هم گرفتند. چه آن توده ایهائی که آمدند در خدمت حکومت در دوره شاه، و چه کسان دیگری هم که توده‌ای نبودند. صحبت کردن اینها در پاره، شاه فرق میکرد پا صحبت کردن تقی زاده راجع پشاه، فرق میکرد پا صحبت کردن حکمت راجع به رضا شاه، آنها تعریف میکردند. پنده می شناسم آدمی توده‌ای بوده، یک زماشی این حرفاها را راجع به استالین میزد، پس گرفتند حبسش کردند آزادش کردند، در دستگاه تبلیغات دولت شاهنشاهی، وارد شد، ده سال، پانزده سال، راجع به شاهنشاه آریاوه، عین همان حرفاها را میزد. حالا از آنجا پیرون آمده توی دستگاه پختیار است. پاز به شطر او پختیار وجودی است که اصلاً عیوبی ندارد اصلاً هیچ نوع عیوب، مثلاً اگر چائی صحبت پشود، و پکویند میکار کشیدن خیلی بد است، او میگوید آقای پختیار میگار هم شمیکشد، اگر صحبت فرهنگ ایران پشود میگوید پله ایشان بقدرتی با فرهنگ، با شعر ایران، با مشنوی، آشنایند. پاینجهت حزب توده پرای بلوک کردند و حکومت را مشغول کردن دست پهلوکاری زد. اگر اصلاحات ارضی نبود، چرا اصلاحات ارضی نیست، اگر میشد، فمیگشت تا این چاچش خوبه، این ایرادات را هم داره، نفعی میکردند، پاینجهت در تمام این دوره چه علنى بوده چه زیر زمئی حزب توده کار اساسیش این بود که پر تفکر مردم درس خوانده تاءشیر پگذارد.

سوال : شما خودتان دوستان و آشنایانی داشتید که وارد حزب شدند بالا رفتند ترقی کردند، میدوره‌تان.

آقای دکتر متیشی : والله نه، دوستان نه، تنها یک چوانی بود در دپارتمان فعال بود. بچه خیلی خوبی هم بوده، او رفت توی حزب توده، از همان دپارتمان یادم است که رفت، انتخاب شد پعنوان عضو هیئت رئیسه سازمان چوانان حزب توده، پعدا" مهندس شد، پعنوان مهندس رضا شیائی.

سوال : شما راجع پدورا اشتن در دپارتمان البرز صحبت میکردید، هم دوره بودید با زمان دکتر مجتبه‌ی، دوران اولیه دپارتمان، خواسترات خاصی دارید از ایشان .

آقای دکتر متیشی : دکتر مجتبه‌ی من نمیدانم ایشان رشده است یا نه، اگر هست خداوند سلامتش بدارد، اگر درگذشته است خدا بیامزدش . البرز مدرسه خاصی بود در ایران، ایشرا کاهی ما به شوخی میگفتیم به میکارائیان، دو چیز در ایران موروثی است یکی سلطنت و یکی ریاست‌الوزیر این پعنوان یک اصلی بود، دکتر مجتبه‌ی مدرسه را زیرکانه و بسیار خوب اداره میکرد، و البته مدرسه استثنایی بود، هم دولتی بود، و هم ملی، هیچ مدرسه‌ای ایشجور نبود، و معروف بود که میگفتند دکتر مجتبه‌ی دو تا حکم یکی توی چیبا راستش است یکی توی چیبا چیش آشجاییکه دولت میاید سرانش که آقا باید حساب پس پدمید، میگوید آقا اینجا مدرسه ملی است، و اگر پعنوان مدرسه ملی سرانش می‌آمدند حکم مدرسه دولتی را ارائه می‌داد. آن دوره‌ای که من پودم آنجا حدود ۲۰۰۰ دانش آموز داشت، از چمله ده تا کلاس اول، ۱۰۰ معلم که تدریس میکردند آنجا همه فولتاکیم نبودند، من تمام وقت بودم. اکثرا" حق التدریسی بودند، معلمین خوبی بودند در آن دستگاه اکثرا". خیلی‌ها را خود دکتر مجتبه‌ی هرگدام از وزارت‌خانه‌های مختلف هرگدام را دو ساعت و سه ساعت حق التدریسی آورده بود او آدم خیلی موقع شناسی بود میدانست که چه پکنند، یک وقتی در دوره مصدق اقدام میکرد پرای رسیدگی بحسابهای سازمان پرشامه، دستگاه مصدق از او دعوت کرد و بعد هم مصدق یک عکس امضا شده به او داده بود، این عکس را گذاشته بود توی اطاق و پا هرگزی که هرچرا صحبت میکرد، شما احوالپرسی که میکردید به چمله سوم و چهارم میزد به صحرای کربلا، که " آقا" عکسشان را پرای من امضا کرد. پس ۲۸ مرداد شد، خواستند او را تغییر پهنهند، پس پوسیله‌ای شرفیاب شد حضور اعلیحضرت پرای یکی از شاگردان مدرسه که پدرش افسری بود و کشته شده بود، تقاضا کرده بود که به او پورسی چیزی پنهند، باز هم از آن پس بعد با هرگزی که صحبت میکرد به چمله سوم و چهارم میگفت که شرفیاب شده است. ایشست که آدم خیلی زرشکی بود، و نظم مدرسه از همه مدارس پیشتر بود. در روز عیینی کلاسها همه شروع میشد، امتحانات انجام میشد، ولیکن عرض کنم که یک مقداری روگی سیاسی داشت مدرسه، و این تنها مدرسه‌ای بود که در یک دوره طولانی در حالیکه داوطلبان پسیواری داشت رئیسش عوض نشد، تنها موئمه‌ای بود که مالهای سال در حالیکه ایشان استاد دانشکده فنی بود، و هردو کار را باهم انجام می‌داد. پسحال توی همان مدرسه، مسائل سیاسی پسیوار مطرح بود، مدرسه مشتم می‌شد، معلمینش خوب بودند، ولی مثل هر دستگاه اداری دیگری شاید ثقیله شدهای هم داشت.

سوال : از نظر مسائل سیاسی میفرمودید چه نوع مسائل سیاسی.

آقای دکتر متیشی : مسائل سیاسی، توی همه مدارس بود، توی همه مدارس من یادم است مثلا" اگر اشتباه شکنم، پسر برادر شوینه هنرپیشه معروف، در ششم ریاضی ما درس میخواهد او شاگرد خیلی خوبی بود، یکروزی پان ایرانیست ها پیغام دادند به او، اگر تا یکروز دیگر تا فردا درست یادم نیست او از این

مدرسه شروع ما چشمهاي او را در میآوریم. و پدرش، آمد پس از ظهر به مدرسه و نالان پچه را پُرد چه اگر او را نمی پرد پان اینکار را میکرند. درحالیکه ما اینجا می بینیم، توی اینکیس هم می بینیم، فرانسه هم می بینیم، یک موارد خاصی است که داشجوبیان گاهی دخالتی میکنند، دده شست در اینجا کمی شلوغ بوده اما اینکه امروز شرخ غذا را در سلف سرویس ۲۰ سنت بپرند بالا، شهریه را اینقدر پرند بالا، گفتند فلاشروز بیانیید امتحان پنهادید، کمی شیشه نمیشکنند، فحش پدر و مادر نمیبند و پاسخلاج آزادیخواهان و روشنفکران هم تائیدشان نمی کنند.

سوال : آقای دکتر شما در دوران تحصیلاتتان در داشتگاه تهران با چه امتحانی کار کردید یا چه خاطراتی دارید از این .

آقای دکتر متینی : من در سال ۶۵ وارد داشتگاه شدم، و از چمله آن گروهی بودم که این سعادت را داشتند که شاگرد چند تن از اساتید خیلی کهنسال باشند. پرخیشان آخرین دوره‌ای بود که درس میدادند که "مثلاً" یکی از آنها مرحوم ملک الشعراً بهار بود. بعد از اینکه مبلغ شد پرده بودش به سوئیس پرگشت به ایران دو سالی زنده بود، و من و چند شفر دیگر چون آخرین دسته شاگردان او بودیم. از محضر استادان معروفی مثل مرحوم پدیدیع الزمان فروزانفر، جلال همایی، احمد بهمنیار، میرزا عبدالعظیم خان قریب، مرحوم سید محمد کاظم عمار، که معلم فلسفه شرق ما بود. امتفاذه کردم. و نیز از افراد دیگری مثل دکتر معین که درگذشته، آقای دکتر صفا، پور داود، دکتر مقدم، گروه مختلفی بودند.

سوال : در داشتکده حقوق هم .

آقای دکتر متینی : داشتکده حقوق رامتش آن موقعی که من رقصم داشتکده سالی شاید ۶۰۰، ۷۰۰ داشجو می پذیرفت، حضور و غیاب هم عمل نمیشد، و با مردوگین سال قبل شاید کلاس اول حدود ۹۰۰ نفر تا ۱۰۰۰ نفر داشجو داشت. اما صندلیهای کلاس پیش از ۱۷۰ نبود، پرای اینکه اکثر داشجوبیان کارمندان وزارتتخانه‌ها و حتی ساکن شهرهای دیگری بودند، می‌آمدند کشکور میدادند و میرفتدند، من در آنجا چند تا درس معینش را فقط سرکلاس حاضر میشدم که از شطر خودم چیزی یاد نمیکنم، یکی درس دکتر شایگان بود که حقوق مدیا درس میداد، یکی درس آقای مشکوه بود که فته سال اول را درس میداد، درس دکتر سید حسن امامی، که پیاز حقوق مدیا در مالهای پالاتر، چون به این دو سه درس در کامنهای دیگر حاضر نمی شدم و مثل بقیه امتحانی میدادم.

سوال : در آن زمان داشتکده حقوق بیشتر چنین حقوق اسلامی درش قوی بود، یا فکر میکنید که فرقی نکرد در .

آقای دکتر متینی : حقوق اسلامیش، اولاً میدانید که حقوق مدیا ما بطور کلی قسمت اعظمش مربوط به احوال شخصی مقیس از قرآن و فقه است. سه درس داشتیم بعنوان فقه، در سه کلاس مختلف، چیزی دیگری از حقوق اسلامی تدریس نمی شد.

سوال : خوب آقای دکتر میخواستیم این جلسه را شروع پنکتیم با یک مقدار سوالتی راجع به دانشگاهها در ایران از سابقه و تجربیاتی که شما شخصاً با دانشگاه و مسائل آنها داشتید، شاید حالا با یک تاریخچهای پخواهید شروع پنکتیم و بعد دشمال بپنکتیم.

آقای دکتر متینی : عرض کشم من یک مطلبی را خواهم گفت بعد شما پنکتیم در چه زمینه‌هایی پیشتر وارد علاقه‌تان است آنها را طرح پنفرمایید. تحصیلات دانشگاهی با سلطنت رضا شاه در ایران آغاز شد، البته قبل از آن ما چند واحد دانشگاهی در ایران داشتیم که بعضی‌هایش بیادگار دوره امیرکبیر بود، دارالفنون که تام‌سیس شده بود دو واحدش بعثی مدرسه علوم سیاسی، مدرسه طبیش را وقتی اندکی نفع گرفت مستقلش کردش، و در ایران کار میکرد، در ۱۲۱۲ که تاریخ تام‌سیس دانشگاه تهران هست میشود گفت تقریباً "ما واحدهای اولیه دانشگاه را بطور پراکنده در ایران داشتیم. همان مدرسه طب بود و مدرسه علوم سیاسی شد، دانشگاه حقوق، دارالعلوم عالی، دارالعلیمات عالی، دانشگاه ادبیات، و دانشگاه علوم و دانشگاه معقول و منتول ساقی. ولی آن زمانی که لفظ دانشگاه در ایران مطرح شد، دوره رضا شاه بود، در ۱۲۱۲ دانشگاه تهران افتتاح شد و منتهی رضا شاه ساقی شمانت، که پاصلانع مرافق پسندی پیشرفت کار دانشگاه را پنکتیم. اما استادی ما در ایران که بودند که توسعه‌ای به دانشگاه پسندند و بعضی از واحدهای دانشگاهی را رضا شاه، نمیدانم کدام در فکر این بودند که توسعه‌ای به دانشگاه پسندند و اگر اشتباه شکتم پُرسنور اوپرلن که استاد فراشسی پود و رئیس دانشگاه دانشگاه تهران بود او مادر شده بود که مطالعه‌ای پنکت، و گزارشی میدهد به وزارت فرمذگ یا پشخون شاه.

سوال : به پخشید این مسائل در آن دوره استاد و رئیس دانشگاه و اینها از قبل در ایران کار میکردند.

آقای دکتر متینی : بعضی‌هاشان، بعضی‌هاشان، اروپائی بودند، و خود اینهم ماجراجوی دارد، شما وقتیکه میخواهید دانشگاهی تام‌سیس پنکتیم باید معلم داشته باشید، معلمی که پدرد دانشگاه پنخورد، و درجه دکتری داشته باشد، در رشته‌های مختلف، کاریکه رضا شاه کرد، این بود که چند سال پی در پی سالی ۱۰۰ نفر دیبلمه را پهرای تحصیلات عالی فرستادند به اروپا.

سوال : این با نظر این بود که اینها پهرای کار در دولت پرگردند پیشتر یا.

آقای دکتر متینی : پهرای کار آموخت بود، دپرستان و مسئله دانشگاه و گروه شخصیتین استادهای ما در دانشگاه‌های، دانشگاه تهران از همین فارغ التحصیلان بودند، و اینها را دلیقاً دولت کنترل میکرد، سرپرستان پهیار قوی بلا سر اینها بود و روز پرور از کار اینها خبر داشتند که یکی از سرپرستان خیلی خوبیشان مرحوم اسماعیل مرآت بود.

سوال : این پدالیل سیاسی بود، آقای دکتر این سرپرستانی یا.

آقای دکتر متینی : هم سیاسی و هم پیشتر غیر سیاسی، پهرای ایشکه یک چوان شرقی را از آن محیط

پسته مملکت خودش، وقتی شما رهایش میکنید توی شانزه لیزه، این چطور طبیعی اول به خوبی کارهای دیگر کشیده میشود تا منته درس و داشتگاه. پایینجهت اینها را هم پولشان را دولت میداد و هم دقیقاً "شتلات میکرد، و به این صورت آشنتهای شپود که ما در سالهای آخر، سالهای آخر دوره شاه فقید داشتیم که بورسیان را حتی پنیاد پهلوی میداد ارزشان را دولت میداد و اینها در سراسر ایران و پنج قاره عالم فریاد میزدند مرگ پر شاه.

سوال : این چطور شده نظامشان را پرچیزدند آقای دکتر اگر تاثیر خوبی داشت.

آقای دکتر متینی : شهریور ۲۰ خوبی از کارها را لق کرد، یعنی اشغال ایران، تامسیس حزب توده از طرف دیگر، مبارزه با کمونیست، میدان دادن به آخوند، پرای اینکه با کمونیست ها مبارزه پیشنهاد، عرض کنم خوبی از این چارچوبها در زمینه های مختلف لق شد، یعنی با رفتن رضا شاه آن مستوی های اصلی لرزید، حالا اگر فرو نریخت ولی در هرحال متزلزل شد. پایینجهت پس یک افرادی بعنوان محصل رفتند، همین آقای مهندس پازرگان معروف بیکی از همان آدمهای است که با پول ملت ایران و در دوره رضا شاه رفتند و آن نقطه کوتاهی که رضا شاه کرده روزیکه اولین دسته میرفتند هست، خوبی کوتاه و مختصر گفت علت این که من شما را پژوهش می فرمسم پرای اینست که در درجه اول وطن پرستی را از فرانسویها بیاموزید، بعد هم پرسید علم یاد پسگیرید. در نتیجه این در جواب سوال شما بعضی از درویں بود که بومیله خارجیها یا تدریس میشد یا اداره میشد در هرحال پروفسور اوپرلن، نتیجه مطالعه اش را که پدولت یا بهشاد تسلیم میکند حرفش اینست که در شهرهای مثل مشهد، تبریز، و اصفهان یا شیراز، میشود کاری کرد در زمینه پژوهشی، اما شه در حد داشکده، چه هم معلم کم دارد، ولی میشود مدرسه عالی بپداشت درست کرد که شاگردان پیایند پهناز میکل دوم، میکل اول دیپرستان را که خواهند پیایند چهار سال یا پنج سال تحصیل پیشنهاد و پرسید در روسیان خدمت پیشنهاد شه بعنوان طبیب کامل، زیر نظر طبیب، و بعد از اینکه پنج سال کار کردند اگر مایل بودند که وضعیان را عرض کنند پیایند در کنکور داشکده پژوهشی شرکت کنند در صورت موفقیت در کنکور، در سال دوم یا سوم پژوهشی پذیرفته پیشوند، اینکار منتهی دوره رضا شاه عملی نشد، پرای اینکه رضا شاه در شهریور ۱۲۲۰ تبعید شد. ولی از حدود سال ۱۲۲۱ پس این لاقل در مشهد انجام شد، و این مدرسه دایر شد، با پژوهشکاری که در محل بودند که یکدهم تعلیمی کرده فراغت میشوند مثل مرحوم دکتر سامیراد، مثل دکتر حسن شهیدی و امثال اینها، هفت و هشت سال اینها این مدرسه عالی بپداشت یا پهدازی را داشتند، در سال ۱۲۲۸ این مدرسه عالی بپداشت یا پهدازی تبدیل شد پهدازکده پژوهشی و در دو شهر دیگر که پیکیش تبریز است، سومی بادم نیست که اصفهان است یا شیراز عین این پرثایه عملی شد، پس این سه تا شهرستان، سه تا مرکز استان، صاحب داشکده پژوهشی شدند اولویت دادن به داشکده پژوهشی پرایین اسم این بود که مملکت در درجه اول به طبیب احتیاج داشت پس پیغور داشکده های دیگر باز شد، "مشلا" در مشهد که خاطرمند پس از شاید مشلا" چهار پنج سال داشکده ادبیات تاء میس شد.

سوال : اینها که داشکده های پژوهشی تحت کنالت وزارت آموزش، فرهنگ پودند یا وزارت پهدازی بودند.

آقای دکتر متینی : مطلب از اینقرار است. داشکاه تهران که زمان رضا شاه تامسیس شد بخشی از وزارت معارف یا فرهنگ بود ولی در سال ۱۲۲۱ یا ۱۲۲۲، دقیق یاد نیست، در زمانیکه آقای دکتر علی اکبر

سیامی که مورد بسیار نیکی بود و هست و انشاء الله عمر طولانی داشته پاشد ایشان هم رئیس دانشگاه بود، و هم وزیر فرهنگ شد و کوشید اول موافقت شخص محمد رضا شاه را جلب کرد و با تصویب مجلس دانشگاه تهران منتقل شد. اما دانشکده‌های شهرستانها، اینها سالهای دراز حتی بصورت دانشگاه هم که در آمده بودند، کارهایشان در یک اداره‌ای در وزارت فرهنگ با اسم اداره کل تعلیمات عالیه معرفه شده بودند. قانونی در مجلس تصویب شد، در ۱۲۲۸، که دانشگاه‌های شهرستانها، دانشکده‌ها و دانشگاه‌های شهرستانها تا وقتیکه هنوز نرمی‌بادند پس از مرحله کمال، تمام مقررات مالی و اداری و آموزشی دانشگاه تهران را عیناً "باید مراحت خودم در دانشکده ادبیات مشهد درین میدادم، ما تمام ب برنامه درسی دانشکده ادبیات تهران را داشتیم عین همان درون، با همان ساعت، با همان پر نامه‌های تفصیلی، برای استخدام معلم هم که ما را معرفت ندادند پدانشگاه تهران، آنها از ما امتحان میکردند آنها میگفتند این شخص صالح است که دانشیار بشود، بعد وقتی مسئله ارتقاء معلمین پیش میآمد، از دانشیاری به استادی، باز پرونده‌های اینها اول در محل رسیدگی میشد، در دانشکده ادبیات، در دانشگاه مشهد، بعد فرماده می شد میرفت وزارت فرهنگ، وزارت فرهنگ میفرماد پدانشکده مربوط در دانشگاه تهران، شورای دانشکده مثلاً ادبیات، این پرونده را رسیدگی میکرد مدارک را نگاه میکرد، اگر میتوانست با کسی گفتگو شود میکردند آنوقت میگفتند این شخص میتواند از مقام دانشیاری به استادی ارتقاء باید یا نه، در نتیجه سالهای دراز دانشگاه‌های شهرستانها از نظر مقررات تابع دانشگاه تهران بود، و از نظر اداری زیر نظر اداره کل تعلیمات عالیه اداره ادبیات در مورد تامسیس دانشگاه شرط پود که سه دانشکده اگر داشته پاشند میتوانند دانشگاه بشوند، ها دو دانشکده میگفتند دانشکده پژوهشی اصفهان دانشکده ادبیات اصفهان، که از نظر شرایط هم همیشه بین این دو تا هم رقابت بود و هم دعوا و هم پدگوئی در نتیجه کار دانشگاه با دوره رضا شاه شروع شد، این گردد ادامه پیدا کرد در دوره محمد رضا شاه البته این مسئله را پاید ذکر کرد که واقعه آذربایجان و آذن پیشه وری و تجزیه مطلبی آنها، از یک نظر در کار دانشگاه‌های ما اثر گذاشت. آنها دانشگاه تبریز را دایر کردند و وقتیکه در رفتند و پیروزشان کردند در هر حال دولت مرکزی دانشگاه آذربایجان را حفظ کرد.

سوال : شناخته شده بود.

آقای دکتر متینی : در نتیجه در همان سال ۱۲۲۸ بود که قانونی پرداخت به مجلس راجح پدانشگاه‌های شهرستانها و همان مطالعی که بینه عرض کردم راجح به تبیعت این دستگاهها از دانشگاه تهران تصویب شد.

سوال : آن بدلیل این بود که قوانین خاص خودش در تبریز ارائه شده بود.

آقای دکتر متینی : بله، آنها برای خودشان همه کاری میکردند و از چمله زبان رسمی شده بود زبان ترکی، در دانشگاه ترکی درس میدادند. پس با تصویب آن قانون کار دانشگاهها ضعیف گرفت، متنهی با یک آهنگ خیلی آرام و کند و تحصیلات عالیه هم دولتی بود، تنها اولین موردی که ما دانشگاهی داشتیم با پودجه غیر دولت، دانشگاه ملی بود که در تهران تامسیس شد، دکتر شیخ‌المسلمی و شیخ‌الاسلام زاده او رئیسش بود و یک واحدی درست کرد که پوش را هم دانشجویان میدادند سالی چهار مزار تومان در آن سالهای خیلی گذشته به طوع و رغبت میدادند و درس میخوانند و دانشکده آرامی هم بود.

سوال : آن در چه صورت بود آقای دکتر، دولت تعیین ریاست آفرا میکرد.

آقای دکتر متینی : این بارا اولین بار که دولت اجازه داد که یک مومنه تعليمات عالیه غیر دولتی باز پسند و همان موقع هم شایع بود که حتی شاید دانشگاه تهران با این کار سخت مخالف بوده است، بارا اینکه شمیدائستند که کار پکجا میرسد از شغل علمی، و چون دانشگاه پاید به دانشجویان مدرک تحصیلی پسند پس دولت میباشد این مدرک تحصیلی را تائید پکند، و در نتیجه باید در مسائل مختلف آن نظرات داشته باشد و من حقیقتاً شمیدائش که رئیسش را کی انتخاب میکرد ولی قطعاً مثل رئیس دانشگاه تهران، و چای دیگر مقام دولتی باید پیشنهاد پکند یا به نخست وزیر یا به شاه، در نتیجه این اولین واحدی بود که پسورد ملی در ایران افتتاح شد.

سوال : آقای دکتر این آنطوریکه پناظر میاید چون دانشگاه تهران در حقیقت پراسامن سازمانهای دانشگاهی اروپائی، فرانسوی ساخته شده بود شکل گرفته بود و دانشگاههای شهرستانها هم بالمال بهمان صورت تشکیل یافتنند. این از کی شروع شد این یکچور باز شدن این سازمان اولیه یا پسورد امریکائی یا پسورد ایرانی یعنی فرهنگی که پراسامن این دانشگاه ساخته شده بود نظام فلسفه دانشگاهی تغییر پکند و آن چه و چه تاثیراتی هم دارد در عین حال .

آقای دکتر متینی : این مطلبی که میفرمایید کاملاً درست است، تمام ما ایرانیها با خارج یعنی با اروپا، با فرانسه شروع شد، در نتیجه اولین گروه تحصیلکردهای اینها هم در نظام تحصیلات فرانسوی دانشگاه آنجا درس خواهند بودند، و طبیعی است که وقتی هم که پرمیکرند به مملکتیان همان الگو را می میکنند که پاصلاح پیاده پکند و اچرا پکند، این کار در دوره رضا شاه شروع شد و بهمین چهت بود که ما عنوان استاد کرسی داشتیم یعنی در هر درسی، درسهای اساسی هر دانشکده‌ای، یک استاد کرسی داشت یعنی استاد کرسی تا موقعیکه زنده بود شخصاً در پاپ تمام مسائل مریوط به این درس دانشیارش، بخشن و و و و. تممیم میگرفت، و طبیعی است که عین این پرشته در دانشگاههای شهرستانها هم اجرا میشد، و در فرانسه غیر از تحصیلات پزشکیش، پنهان وارد نیستم آن رشته را، در همان حد خود فرانسویها ایرانیها درس میخواهند ولی در رشته‌های علوم انسانی و علومشان اینها یک سیستم خاصی داشتند و میگویند که شاید این سیستم یادگار دوران استعمار فرانسه باشد، اینها برای خودشان، برای فرانسوی که میخواهد درجه دکتری پکیرد، یک دکترا ای میدادند که ما ترجمه میکردیم به دکترای دولتی، دکتر دتا، این مقدمات مفصلی داشت و کار هرکسی نبود ولی خارجیهای که میآمدند به فرانسه یک نوع دکتری پاییمان میدادند پاس دکترا اتراتژه "دکترا خارچی" یا دکترا اوپیورسیته، البته ایرانیانی ما داریم که در همان دوره رفند دکترا دتا گرفتند فرض کنیم مثل آقای دکتر مید علی شایگان، دکتر صدیقی، عده‌شان خیلی محدود بود، اینها از آدمیهای پودند که کار میکردند، در آن سیستم اوپیورسیته واقعیت اینست که اگر خود شخص میخواست کار پکند و میرفت استاد خوب پیدا میکرد، و پاصلاح دود چراغ میخورد و می نشست کار میکرد. آدم فاضلی درمیآمد، اما سیستم دانشگاهی فرانسه در دکترا دانشگاهی از کسی کار زیادی بخصوص در سالهای آخر نمیخواست، شما با یک درجه لیسانسی میرفتید در یک رشتهای ثبت نام میکردید، برای دکترا، هیچ لازم نبود که در رشته لیسانستان باشد، شما رشته ادبیات خواهند بودید میرفتید تاریخ ثبت نام میکردید، تاریخ خواهند بودید در یک رشته دیگری، کلاس درس وجود داشت، شما فقط میرفتید

ثبت نام میکردید، میگفتند پرای این درجه مثلاً "چهار ثبت نام شما لازم دارد، با این فواصل و از همانجا شما میرفتید با یک استادی را انتخاب میکردید و موضوع رساله دکتریتان را میگرفتید، آدمهایی بودند از ایرانیان از هموطنان ما که با همین سیاست کار کردند، بسیار فاشل بودند. رساله‌های متبری شوشتند، این مرپوحا به شخص خودشان بوده، اما بسیاری هم بودند که از این سیاست سوءاستفاده کرده‌اند مدرک تحصیلی بی ارزشی گرفته‌اند چون این مدارک در خاک فرانسه معتبر نیست. یعنی شما وقتی دکتری اوپیوریتیه یا اترانژه دارید در خاک فرانسه کاری نمیتوانید پکنید این پرای کشور خارجی است، حالا خارجیها هم پستگی دارد پایین که معتبر پداشتند یا ندادند.

سوال : آنوقت میدانستند دانشگاه تهران اینها را معتبر.

آقای دکتر متینی : بله معتبر میدانست پرای اینکه کسانی که از خارج می‌آمدند عموماً همین‌ها بودند کس دیگری نبود، ولیکن از چنین دوام پس بعد و ختم چشید، نفوذ امریکا در ایران، سرباز امریکائی در ایران تامسیس اصل چهار در ایران، که بهترین از رجال ایران کسانی هستند که کار اداریشان را از توی اصل چهار امریکائیها شروع کردند و از آن فرودگاه پرواز کردند آمدند و رفتند بالا. کمک راه امریکا باز شد و در نتیجه عده زیادی از ایرانیان رفتند به امریکا پرای تحصیل. و با وجودیکه عده‌ای از آنها در امریکا ماندند ولی عده‌ای شان هم پرگشتند، بازگشت یک عده قابل توجهی از اینها به ایران در همه سطوح و از جمله به دانشگاه‌ها. ارتباط پیشتر دولت‌ها امریکا از این پس بعد که در کل مسائل، مسائل سیاسی و اقتصادی و غیره اینها خواه شاخواه در واحد دانشگاه هم اثر گذاشت و دولت در صدد پرآمد که یک تغییرات پنهانی در کار دانشگاه‌ها پدد.

سوال : اینها را آقای دکتر قبل از اینکه وارد این پیش‌بیویم این موقع اول که خود طبیعتاً چوانتر بودند از آن استادهایی که همان موقع که توی دانشگاه تهران بودند اینها اول وارد همین دانشگاه بزرگ شدند، یا اول فرستادشان پدانشگاه‌های کوچکتر، در آنصورتیکه مثلاً "فرشگی، پیششید امریکائی، محلین امریکا اول فرض کنید اول از شیراز سردر آوردند، یا از دانشگاه ملی سر در آوردند ولی آن فرانسه تحصیلکرده‌ها همچنان توی دانشگاه‌های قدیمتری بودند یا مخلوط بود قضیه.

آقای دکتر متینی : نه، پنطیز من پیشتر مخلوط بود، و من ساعه درست یاد نیست داستان دانشگاه شیراز که پس بعد به دانشگاه پهلوی تغییر نام یافت ماجرای خاصی دارد. پنطیز من فارغ التحصیلان ایرانی که از امریکا پرگشتند تعدادشان در آنچه پحدی بود که میشود گفت در دانشگاه‌های ایران کوتنا کردند و کوتنا پاینقرار که از جمله اینها در دانشگاه پهلوی اعلام کردند زبان رسمی تدریس در دانشگاه ما زبان انگلیسی است !

سوال : این فلسفه‌اش چیست و پچه دلیلی دولت اینکار را کرد.

آقای دکتر متینی : پنطیز من این دولت را بسکزاریم کثار، درست است که دولت و سیاست کلی مملکت گرایشی داشت به طرف امریکا، ولی بسیاری از این کارها را اگر امثال پنهان شوی پیزگشتر از پنهانی، و

کوچکتر از پنده پیشنهاد نمیکردند و دشمال نمیکردند دولت شمی آمد پگوید ایشکار را پکنید، اکثر مسائلی که امروز پژوهش را پدولت میزند، یا به شاه فقید میزند، قسمت قابل توجهشان اینها کارهای بود که ۵ و ۶ نفر نشستند طرحی دادند پس بعد هم رفتند. خیلی خوب دفاع کردند، دو تا دوست هم داشتند آنها هم تائید کردند، و پرتواده اجرا شد. کاسه و کوزه‌ها را سر شاه و دولت نماید شکست. یکی از آقایان که هم اکنون در امریکاست پنج ۶ سال پیش، اعتراف عجیبی کرد. پنده پرایش احترام قائل، خیلی خوب درس خوانده، آدم خیلی سرهنامی است، در رشته پزشکی. در شمن صحبت چند نفری که پودیم گفت من باید اعتراف پوکنم در دوره عمرم خیات پزشگی کرده‌ام ولی قصد خیانت شداشتم. پرای من خیلی عجیب بود شنیدن این مطلب. گفتم منظورتان چه کاری است گفت همان موقعي که ما در شیراز بودیم و زبان تدریس را انگلیسی کردیم، گفت حقیقتش اینست که شخص من لااقل موظیت نداشتم ما فکر کردیم که اگر پچه‌ها یک زبان زنده دشیار را خوب خوب یاد پسگیرند، و بتوانند کتابهای علمی خارجی را پخوانند اینها همیشه در جریان علم خواهند بود. دیگر لازم نیست هرچند سالی پلند شوند پیایند خارج، مجله و کتاب پیش است، و نشسته، فرض کنید که در پهلوان دارد کار میکند نوی شیراز، ولی وقتی حاصل کار را نگاه میکند، حالا و یا در سالهای پیش هم که در ایران بودم می بیشم که ما در دانشگاه پهلوی با پول ایران پرای امریکا طبیب تربیت میکردیم و این حرف کاملاً درست است.

سوال : یعنی زبان یاد میگرفتند می آمدند امریکا ؟

آقای دکتر متینی : زبان، دوره‌ای بود که امریکا پا تمام ید و پیمانی که داشت طبیب کم داشت، مردم ایران با بودجه دولت، مدرسه ابتدائی مجانی، دپارستان مجانی، دانشگاه مجانی، و یا در حد مجانی اینها درس میخواشند گلش را دولت ایالات متحده امریکا می چید، این حرفی بود که ایشان زد، و واقعیتی را گفت که حدود ۸۰ درصد کسانی که آمدند به امریکا مانند، البته اگر دانشگاه پهلوی امروز می بود و همین سیاست هم می بود هیچکسی به امریکا شمی آمد پهلوان پرای ایشکه امریکا دیگر احتیاجی به طبیب ندارد مسئله مهمی که میتواند این سوال را پیش بپاورد اینست که آیا آنروزیکه در شورای آن دانشگاه این مسئله تصویب شد، پوشنده کسانی از ایرانیان عضو شورا که این فکر را تزریق کردند با آگاهی از ایشکه امریکا به طبیب احتیاج دارد یاشه؟

سوال : یا اتفاقی بوده، ولی این صحبتی را که شما شروع کردید پرگردیدم پان صحبتی که مسئله تغییر و تبدیل در ساختمان دانشگاهها پدیل پیدایش یا گرایش به امریکا این این چهارمین مثل دانشگاه پهلوی شروع شد یا از خود دانشگاه تهران شروع شد.

آقای دکتر متینی : این قطعاً یکی از پایگاهها برای اجرای طرحهای امریکائی در دانشگاهها مانند دانشگاه پهلوی است. ولی په مان چا محدود نماند. من خوب یادم است یک تابستان بود حدود ۲ پس از ظهر اخبار رادیو را گوش میکردم در خانه دراز کشیده بودم، آقای نخست وزیر، خدا بیامزد هویدا، یک کنفرانسی را افتتاح میکرد، کنفرانس گندم بود یا چنگلهاشی بود. اخبارش را میگفت من پیکرتنه بیدم در آن نقطه افتتاحیه مرحوم هویدا حملات پیشان شدید شدی بدانشگاهها کرد. اصلان آنچه کنفرانس دانشگاهی نبود و ایشکه دانشگاهها خاصه وظیفه‌شان را انجام نمیدهند و کارهایشان مطابق نیازهای مملکت

نیست و مسائلی از این گوشه، من آن موقع مثل اینکه معاون دانشکده ادبیات بودم. بهایم این سوال مطرح شد که این حرف به کنفرانس گشتم چه ارتباطی دارد. ولی این طلیعه کار بود قرار شد وضع دانشگاهها دگرگون پشود. همه روماء دانشگاهها پروژد کنار، یا استعفا پهنهند یا پرشان دارند. چنانکه حتی شخصی که خیلی مورد احترام هم بود در دستگاه مثل آقای دکتر چهاشاه صالح. او را هم پرکنار کردند.

سوال : اپن کی پود آقای دکتر میان حرفتان .

آقای دکتر متیشی : شاید سال ۱۳۶۷، من دقیق تاریخش یاد نمی‌بینم، دکتر چهاشاه صالح مرد فاشی است و هم طبیب معروفی است سیاستمدار پا دستگاه خیلی شرذمیک بود او رئیس داشتگاه تهران بود دو روز مه روز پعد از این نطق، از اروپا پرگشت، رفته بود پرای ما، موریتی. من خوب یاد نمی‌بینم اما داشتگاه خبرنگاران در فرودگاه از او پرسیدند که شما نظرتران راجع به این نطق نخست وزیر چیست ، او گفتند بود راجع پداشگاهیان شهرستانها صحبت کردند، به همین چهت رفته بود به دفتر کارش در داشتگاه بعد خبر دادند که آقا چنایعالی پایید استعطا پنهان پروردید. در نتیجه همه رومای دانشگاهها تغییر کردند و یک موج شوئی با سیاست چدید وارد دانشگاهها شدند، از جمله، در داشتگاه ما، آقای دکتر محسن ضیائی که مرد پسیمار فاشی می‌بود و تحصیل کرده امریکاست آمد پعنوان رئیس داشتگاه.

سوال : پنجاہ کی بود.

آقای دکتر متیبنی : ایشان بچای آقای دکتر اسماعیل پیگی آمد که استاد دانشکده علوم دانشگاه تهران بود.

سوال : پیغمبر اسلام چند پیدا کرد؟

آقای دکتر متینی : شیل جدیدی، و پنده خوب یادم است که شاید از مال قبیلش هم پعنوان مقدمه کاری را شروع کردند. برای استخدام در دانشگاه ضوابط خاصی بود که باید بیک امتحانی پذیری و حقوق معینی پذیری. اینها آمدند بیک راهی باز کردند، اعتباری دادند به سازمان پرثامه و گفتند که در مال ۱۰۰ نفر از طریق سازمان پرثامه برای دانشگاه میشود استخدام کرد، حقوقی که پیش پیشی کردند برای اینها از حقوق معمولی که بدانشگاهها در آن رده‌ها داده میشد خیلی بالاتر بود، به اینها می‌گفتند معلمین طرح سازمان پرثامه، دانشگاهها چند سال دو نوع معلم داشتند.

سوال : ایشنا را هم پرای کار آموزشی

آقای دکتر متینی : پرای کار آموزشی، البته بین اینها عده زیادی آدمهای بودند که خیلی خوب درس خوانده بودند، یعنی این مسئله را که من در موارد مختلف تکرار کرده‌ام پایید پنگویم که در بین اینها، نه همه، اما عده قابل توجهان در رشته خودشان خوب درس خوانده بودند و آدمهای متخصصی بودند و اینها میتوانستند استاد خوب داشتگان باشند اما نه اینکه وقتی از راه رسیدند رئیس پژوهند رئیس داشتگان ملی،

معاون دانشگاه سومی رئیس دانشگاه یا وزیر.

سوال : بصرف اینکه یک نظریه چندیدی دارد.

آقای دکتر متینی : نه نظریه چندیدی هم نداشتند، کوششان این بود که دانشگاه‌های ما را از هرجهت تابع نظام آموزش و اداری دانشگاه‌های امریکا بکنند. پسیاری از آنها که در امریکا درس خوانده‌اند، به هیچ وجه مو شیت هم نداشتند. عموماً درس خواندن‌گان بی تجربه‌ای بودند که ایران را پسیار کم می‌شناختند.

سوال : آقای دکتر درست قبل از اینکه پرسیم به این مسئله اینطور نبود که قبل از آقای صالح اصل "دانشگاه‌ها کلا" یک مقداری استقلال بیشتر داشتند. مثل دانشگاه تهران ۲ نفر را انتخاب میکرد، بعنوان کاشیدگا پرای ریاست، بعد اعلیحضرت یکی را انتخاب میکرد یا زمان دکتر فرهاد رئیس دانشگاه یک حق و حقوقی پرای اینها قائل بود مقابله دولت بعد از آن در حقیقت دولت هرچه بیشتر و بیشتر مستقیماً دخالت میکرد.

آقای دکتر متینی : چرا این مسئله همت، از زمانیکه دانشگاه تهران مستقل شد، یک شورای دانشگاهی داشت، دانشگاه تهران که اگر اشتباه شکنم، رئیس هر دانشکده و یک استاد از آن دانشکده در آن شایانندگی داشتند. اینها بودند که رئیس دانشگاه را انتخاب میکردند. در دانشکده هم استادان بودند، که رأی میدادند فلاکس بشود رئیس دانشکده، مسئله‌ایکه مطرح شد مرپوچ است پخصوص به پیش از ۲۸ مرداد، دانشگاه و دکتر سیاسی همان راه خودشان را میرفتند، یعنی اگر گفته میشد که آقا این استاد را شما بپیرون کنید بعلت اینکه فرض کنید توده‌ای است، و یا بعلت اینکه مصدقی رئیس دانشگاه است، میگفت پسما ارتباطی ندارد شما این آدم را محاکمه کنید وقتیکه محکوم شد مجازات تعییاش اینست که از خدمت دولت پرورد کنار. چنانکه بعد از ۲۸ مرداد یک لیست ۱۰ و ۱۲ نفری از استادان را قرار بود از دانشگاه اخراج کنند. دکتر سیاسی این کار را شکرد و وزیر فرمذگ آقای چغدری این ۱۰ و ۱۲ نفر را به شوعی از کار برکنار کرد که یکی از آنها همین آقای مهندس بازرگان بود.

سوال : یعنی مهندس بازرگان تا مدت مذیدی پیش هم درس میداد در دانشکده.

آقای دکتر متینی : این آقای مهندس بازرگان حدود ۲۵ سال پاژشسته بود و حقوق پاژشستگیش را در تمام مدت گرفت. کار پدی کردند که این آقا را بعنوان جرم سیاسی اخراج کردند، ولیکن وقتیکه این کار را کردند حقوقش را به او دادند. حقوق پاژشستگیش را، مسئله این بود که دولت خواست در دستگاه اجرایی دانشگاه پنوعی دست داشته باشد، پس مرحله به مرحله، این عمل انجام شد. اول گفتند شورای دانشگاه سه نفر را انتخاب بکنند پرای یکیشان فرمان صادر بشود، بعد گفتند که پایه این سه استاد پاید از پایه ۸ پیلا باشد. شاید پرای انتخاب مرحوم دکتر اقبال به ریاست دانشگاه.

»

سوال : این مشکل اداره کردن این استادان و کادر اداریش بود یا پهلوانی‌های مثل زمان دکتر فرهاد

بود که پلیس و ارتش حمله کرده بودند بدائشگاه.

آقای دکتر متینی : شه، این فقط مربوط به دوره دکتر فرهاد نبود. من خوب یاد است که ما داشتیم بودیم. قبل از عرض کردم که شهریه را که در داشتگاه ادبیات ۴۲ تومان در سال، پس آمدند اضافه کردند به ۱۰۰ تومان، داشتگیان انتساب کردند، و تودهایها هم رهبر این کار بودند اعضاء شورای داشتگاه را در اطاق شورا حبس کردند، سیمهای تلفن را قطع کردند، درها را هم پستند، یک مشت آدم مسن توانی چائی نشسته‌اند و گفتند پخش که ایورها از گالانهای که آنجا بوده برای ادرار کردن استفاده میکردند. تا قوای دولتی رسید و آنها را نجات دادند. فقط برای اینکه می خواستند ۶۰ تومان شهریه را اضافه کنند. از یاد شپریم که این ثارآرامیهای داشتگاه مربوط است به پیش از شپریور.

سوال : از ۱۲۲۰.

آقای دکتر متینی : اما از ۱۲۲۲ پس بعد شکل گرفت در مملکت آرامشی بوجود آمد، حکومت تصمیم گرفت که داشتگاهها را یک کمی روپرایه پسندند، آرام پسندند، حالا تا چه حد سیاستهایی که انجام شد مفید فایده بود تنها مسئله استدان نبود. قطعاً مسئله داشتگیان هم بود، داشتگاه میکردند به داشتگاه میگفتند که پلیس حق ندارد پسند. پس از آن تغییری که در کار داشتگاهها داده شده، گفتم این گروه چندید آمدند وارد میدان شدند، اسامی پرایین قرار گرفت که مهم چا انتساب پچای انتخاب پاشد، یعنی رئیس داشتگاه انتصابی پاشد، هیئت امنیه سه شفر را پیشنهاد میکند که از همان اول معین است که از آن سه شفر کی پاید رئیس بشود، فرمان پیامش صادر پشود، رئیس داشتگاه معاونیتش را "شخما" انتخاب میکند یعنی منصب میکند. روئای دیارتهایها و گروهای آموزشی همه از طرف رئیس داشتگاه و داشتگاه متصوب میشوند، روئای داشتگاهها را شخصی رئیس داشتگاه متصوب میکند، اینها همه در این مسیری حرکت میکرد که داشتگاه در خط حکومت راه پرورد اما بالمال داشتگاهها آرام شگفت و دستگاه حکومتی هم ناچار شد که بعضی از این قواعد را ندیده پگیرد یعنی پس از انتخاب را در بعضی از موارد چایگریان انتساب کنند.

سوال : اینها البته خوب چنین اداری و سیاسی مسئله هستند، ولی تا آنجاییکه مسائل آموزشی بود وزارت علوم در حقیقت ایجاد شد برای اینکه همان کار را در روند آموزشی داشتگاهها پسند یعنی پیش بینی گسترش مسائل آموزشی و در آن چنین هم آیا اینها موفق بودند یا آنجا هم یک اشکالاتی پیش آمد.

آقای دکتر متینی : وزارت علوم آن چیزیکه پرسنی فکر میکردند لازم است بوجود پیاید با آن چیزیکه بوجود آمد دو چیز مختلف بود، ما گرفتاریهای این بود، بخصوص ما که در شهرستان بودیم و تابع وزارت فرهنگ بودیم، وزارت فرهنگ هزاران مشکل داشت چند میلیون داشت آموز و معلم. این وزارت خانه پا مسائل مختلف خودش پکار داشتگاه آن چنانکه باید شئی رسید، البته پنهان خوب یاد است این آقایی که در همین شهر است، آقای محمد درخشش، رئیس کانون معلیین بود، که حالا هم آن سرکاذبی را آورده در اینجا چاپ میکند پعنوان اینکه رئیس چامعه معلمین است و آقای چیمال زاده هم وقتی به او نامه مینویسد، مینویسد که لطفاً سلام پنهان را بهمه معلمین ایران پرسانید. این آقای درخشش دری به تخته خورد و

وزیر شد، وزیر فرهنگ.

سوال : منظورتان وزارت آموزش و پرورش است.

آقای دکتر متینی : آموزش و پرورش، نام این وزارتخانه بپش، معارف پود در دوره رضا شاه بعد شد فرهنگ، فرهنگ ادامه داشت تا زمانیکه وزارت فرهنگ به دو سه پخش تقسیم شد. آقای درخشش از چمه کارهایشکه کرد یک مقداری خوده حساب با دانشگاه داشت، اولش میگفت آقا به چه چهت پاید یک استاد دانشگاه ۸ ساعت درس پدهد. وقتیکه یک دبیر ۱۸ ساعت درس میدهد. شخصاً نوشته که ساعات کار استادان دانشگاه دو برابر پشود. و این کار را در مورد ما در شهرستانها عمل کردند. بهرامیان اختلافی که پا دانشگاه داشت چند تا کامیون فرستاد که بروند دانشکده ادبیات را تخلیه کنند، چون سندي پیدا کرده بود که آنجا ملک وزارت فرهنگ است. در نتیجه خیلی از دانشگاهیها آرزو میکردند که یک وزارت علومی یک وزارتخانه‌ای مرپوحا، پدانشگاهها تامسیس بشود.

سوال : یک چائی پاشید از طریق آن با دولت تماس بگیرید.

آقای دکتر متینی : بهله، از طریق آن با دولت تماس بگیریم، این وزارتخانه در همان دوره آقای هویدا تامسیس شد، اولین وزیرش هم آقای مجید رهنما بود، دو تا از معاونین هم که گذاشتند پیکیش آقای دکتر عبدالله فربیار بود که درگذشته است، یک مدتی هم رئیس دانشگاه ما بود، یکی هم آقای سید خلیل الله کازرونی که از تشکیلات ثقیل آمده بود. من خوب یادم است از این آقای کازرونی که در زمان تدریس من در در دانشکده فنی آبادان دارای مقام شامخی در پالایشگاه بود، در مشهد پرسیدم کار وزارت علوم چیه، گفت این وزارت علوم در مرحله کمالش که سالهای خیلی دیر خواهد بود از فراش دم در تا و وزیر تعدادشان از ۱۰۰ نفر تجاوز نخواهد کرد. همان دوره‌ای بود که امریکائی بازی شروع شده بود. که دانشگاهها باید هیئت امناء داشته باشند. من خوب یادم است در پاکستان دانشگاه، مشهد پرسیدم، که آقا مقصود از این هیئت امناء چیست؟ چون کلمه "جدیدی" بود. گفت آقا ما میخواهیم دانشگاهها یک چیزی بشود هر کدامشان مثل هاروارد، یعنی چه مثل هاروارد بشه، گفت نه اصلاً" نه دولت کاری پدانشگاه خواهد داشت، یک پرد موسی دارد، یک هیئت امنائی را که ما مدت‌ها که بهم میرسیدیم عرض کنم که با تمثیر پهندیگر میگفتیم که آقا دیگه خیالمان راحت بشه ما تا چند روز دیگر میتویم هاروارد، در نتیجه آن وزارتخانه اولی یک همچین طرزی برایش داشتند، ولی طبیعی است که وقتی پنه را شما پگذارید، وزیر یک وزارتخانه‌ای من دلم میخواهد که حدود اختیاراتم زیاد باشد، این طبیعی است این مسئله را همیشه در ایران می‌گفتند، کسانیکه آنور میز اند یعنی کار ندارند همیشه وقتی راجح به ادارات صحبت میشود میگویند آقا پایستی تمرکز را از پین پرد. اختیار باید داد به شهرستانها، به استانها، در وزارت فرهنگ، پچه مناسبت وزیر پیشینند این کار را بگند. اما بمحض اینکه همان آدم، از آنور میز می‌آمد به این ور میز می شست، توجیه میکرد که آقا این اصل" معنی ندارد که من وزیر باشم ولی پوچه استان کرمان بھی نظر من خرج بشه، در نتیجه یک آفتابه دستستان کرمان هم که سوراخ میشد وزیر آموزش و پرورش دش میخواست که تعییر آفتابه و لوله هنگ با اجزاء او باشد. وزارت علوم هم یک چنین وضعی پیدا کرده بود، یعنی برای خودش یک تشکیلاتی بوجود آورد که میخواست پگوید که تشکیلاتی است بالاتر از تک تک این دانشگاهها و دانشکده‌ها

در حالیکه عباراً "چنین چیزی نبود. درست است که ما کارهای امنیت و پوچممان از طریق وزارت علوم است که میرفت به مجلس، وزیر علوم در همه میئت های امنیت بود، وزیر علوم رئیس دانشگاه را به حضور اعلیحضرت معرفی میکرد نامه های امنیتی که بهما میرسید از تهران از طریق وزارت علوم میآمد و ما از طریق آنها جواب می دادیم ولی پخصوص وقتی که این شیوه امریکائی بازی که داشتن میئت امنیت شکل گرفت. دیگر اصلاً وزارت خانه علوم فلسفه نبود وجودش را از دست داد.

سوال: میخواستم پیشتر این اشکال از خود وزارت علوم بود یا بعضی میگویند از دکتر شاهتلی یا آنها انتخابی اشتباہی بودند و آنها آن احترام لازم را در دانشگاه ثداشتند که وزارت علوم پتواند سوار پردازشگاهها بشود.

آقای دکتر متینی: بپیش شاهتلی مال وزارت پهلوی بود، این مطلبی که میفرمائید درست بود. در آن موجی که هی آمدند دانشگاهها را تغییر پنهان امساش این بود که هیچ استاد کهن مالی و هیچ استاد با سابقه ای سر هیچ کاری نباشد.

سوال: چرا آقای دکتر.

آقای دکتر متینی: برای اینکه حسابشان این بود، این پابا آدمی است که بیک اصولی که قبله بوده، درست یا غلط، معتقد است، بنده خودم را عرض کنم در آن حادثه، در آن انقلاب آموزشی، موقعی که آقای دکتر محسن ضیائی آمدند په مشهد. من یکمال پیش از معاونت دانشگاه، استعفا داده بودم آقای محسن ضیائی را که حالا با ایشان دوستم و ارادت دارم، نمی شناختم ایشان وقتی که قرار بود پیاویند په مشهد با سابقه کاری که در دانشگاه پهلوی یک مدته داشته لاید از پیک عده ای پرسیده بودند چون پعداً "بمن لاقل اینچور ایشان گفت، که ترا در تهران بمن عده ای گفته بودند که حتی" ترا پیدا کشم و تو پیائی همکاری کشی وقتی که ما در شورای دانشگاه دور هم می شستیم تنها من بودم بعنوان استاد، و بیکی دیگر که مدت کوتاهی در شورا بود بنام آقای دکتر اسکوئیان، پقیه رو ماء دانشگاه، معاونان دانشگاه، تمامشان کسانی بودند که از طریق طرح سازمان پژوهش آمده بودند. و من هیچوقت یاد نمیبرد یک آقای دندانپزشکی که خوب هم درس خوانده بود و خاصه کره ای هم داشت و حالا در لومن انجلس هردوشان کار میکنند. در چلمه ای به همه گفت که من افتخار میکنم که هیچ عنوان دانشگاهی مثل دانشیاری ندارم.

سوال: پس این اصله در چه حالی دانشگاه درم میدارد.

آقای دکتر متینی: اینها همه شان بعنوان معلم طرح سازمان پژوهش استفاده شده بودند با حقوقی بیشتر از معلمان رسمی دانشگاه.

سوال: حتی لقب استادی.

آقای دکتر متینی: برای این افراد هیچ عنوان دانشگاهی تعیین شده بود، اینها همه باید چا بینند تا

بعدا" پرایشان درجه دانشگاهی تعیین نمود، استادیار، داشتیار پایه چند، استاد پایه چند.

سوال : خوب اینها را آنوقت سازمان پردازه، پرچه شابدهای انتخاب میکرد.

آقای دکتر متینی : از شلر مدارک تحصیلیشان دقیقا" رسیدگی نمیشود.

سوال : اینها را پماینه میکذاشتند.

آقای دکتر متینی : نه، مدارک را میفرستادند، داوطلبین را داشکده البته میلیلید، دقیقا" آن موقع میگفت این آدم بدرد ما میخورد. حقوقشان را سازمان پردازه میداد اصلا" حقوقشان در پوچه داشکده نبود، توجه میفرمائید در نتیجه در بین همینها بود، که گفتم عده زیادی شان خوب درس خوانده بودند. در شورای دانشگاه که ما می شتمیم من فقط عنوان استادی دانشگاه داشتم پتیه حداکثر Ph.D. داشتند ولی هنوز معلوم نبود با چه عنوان دانشگاه خدمت می کنند.

سوال : یعنی در واقع وفاداری هم آنطور پدانشگاه نداشتند.

آقای دکتر متینی : نه، اصلا" اینها آمده بودند یک دانشگاه دیگری پسازند، بدون اینکه بدانند که چکار باید پکنند، توجه میفرمائید. حداکثرش با حسن ثبت.

سوال : یعنی چه تغییراتی اینها میخواستند پنهان که دانشگاه چندی بوجود بیاورند.

آقای دکتر متینی : پیشنهاد یک مقدار الگوهای دانشگاهی امریکائی را اول هیأت امنی دانشگاه تهران تصویب کرد، بعد هر دانشگاهی هم آنها را بُرد به هیئت امنیت و به تصویب رساند. اولیش این بود که استاد کرسی از بین رفت، گروه آموزش و دپارتمان، و رئیس پخش، در داشکدها بوجود آمد، در آمریکا غیر از اسوسیتد پروفسور، فول پروفسور، یک آسیستان پروفسور هم هست، پس ما یک آسیستان پروفسور اضافه کردیم، در امریکا میهمیم تحصیلی پرآسان سیمتر بود، در ایران سال تحصیلی بود، پس ما شدیم سیمتر.

سوال : یعنی خوب در اینجا داشکده اصولا" شدار و قدرتی پخش شد دپارتمان دارد، پس آنوقت چطوری این دو تا.

آقای دکتر متینی : در آن جا هر چند دپارتمان تابع یک داشکده بود، دپارتمان یا گروه آموزشی مستقل نداشتم.

سوال : حالا در انگلستان هست.

آقای دکتر متینی : در آنجا دانشکده ادبیات فرض کنید ما دپارتمان عربی داشتیم، فارسی داشتیم، زبان انگلیسی داشتیم، زبان فرانسه، تاریخ، چغراپیا، روانشناسی، ایشنا. بعد موضوع سیمینتر بچای سال تحصیلی، بعد به سیمینام امریکا کردیت، هر درسی اینقدر کردیت دارد، به سیمینام امریکا دیگر نمره صفر تا ۲۰ دادن حرام است، (A.B.C.D) نمره ۱ تا ۴ همانطوری که بعد در تعطیلات آخر هفته مان شد دو روز، چشم فارغ التحصیلی ما شد ها لباس فارغ التحصیلی مثل امریکا، منگوله کلاه اول اینطرف است، بعد منگوله را به آشور میاندازند، استادان و فارغ التحصیلان در حالیکه مارش میزند، آهنگ میزند، ایشنا میانند وارد مجلس میشوند، این تغییرات طبیعی فارغ التحصیلان امریکا که دانشکاهها را تپنه کرده بودند می خواستند آنچه را که در مردمهای که درس خوانده بودند، دیده بودند همه را میخواستند اینجا باصطلاح پیاده پیشند.

سؤال : آخر این راحت بود. یعنی دانشگاه شاگردها یا استادها، قبول میکردند یا مشکلاتی هم آنجا بود.

آقای دکتر متینی : همه ثاچار بودند که قبول کنند، ولی ما مسائلی هم بود که تا روز آخرش نتوانستیم حل کنیم ولی عمل میکردیم. ما بطور مثال برای شما بگوییم. دوره تحصیل را کردند چهار سال.

سؤال : پس از چند سال.

آقای دکتر متینی : دوره تحصیل را از سه سال کردند چهار سال، تمام ایشنا برای این بود که این شاگرد وقتی که درسش در ایران در هر مقطعی تمام میشود، صاف پتواند پرواز پیک دانشگاه امریکائی، و تحصیلش با تحصیل در امریکا تطبیق پکند، فرض کنید، استاد ریاضی، در ایران نمره خوب که میداد، میداد ۱۶. این ۱۶ را وقتی که دانشجو میآمد په امریکا، تبدیل که میخواستند پیکند، میگفتند نمره پائینی است، تمام ایشنا تغییر کرد. امریکا هم که همه دانشگاههاش تابع یک سیستم واحد نیست، پس یک آشفته بازاری شد، که هر فارغ التحصیلی که حالا داشتند به عرب و عجم در ایران پند شده بود آن مقررات دانشگاه خودش را میخواهد عیناً اجرا کند. در مورد دوره تحصیل توجه کنید، دوره تحصیلی سه سال بود پر اساس سیستم کردیت در سیمینام، اگر حساب کنید ما ۱۲۰ واحد در سه سال می خواندیم، آمدند کردند چهار سال و کردیت را کردند ۱۶۰ ساعت، یعنی پرای ۲۰ واحد اضافی یک سال اضافه کردند. ۲۰ واحد از این ۱۶۰ واحد را در سالهای اول درس‌های عمومی گذاشتند، پرای همه دانشجویان، فرض کنید مثلاً سه واحد درس فارسی، شاگردی که در تمام دوره دپارتمان فارسی خوانده، در نتیجه آنوقت گفتند در دانشگاه‌های امریکا چون اصلاً همه چا ما باصطلاح کعبه، امریکا بود و این را دولت نگفته بود، بنده این را صریع بگویم. این را کسانیکه دست اندر کار بودند. دانشگاه‌های امریکا، میجر و ماینر (Major, Minor) ترجمه کردند په کهات و مهات، گفتند در امریکا هیچ میجری از ۱۰ واحد بیشتر نیست شاگردها هم یک ماینر هم میگیرند ۲۰ واحد تقسیم کردند معطلتان نکنم ۱۶۰ واحد را بیک ۱۰ تا یک ۲۰ تا یک ده تا یک ۲۰ تا یک ۲۰ تای دیگری. ما هرچه ها ایشنا میرفتیم وزارت علوم می گفتیم آقا آن موقعی که این پژوهها ۱۲۰ واحد درس میخوانند در ادبیات فارسی، یا تاریخ یا ادبی و از این ۱۲۰ تا ۱۰۰ واحد باصطلاح شما میجر بود ایشنا بیمه واد بودند حالا چهار سالش کرده‌اید و بچای ۱۰۰ واحد میجری که ما علاوه درس میدادیم ۶۰ واحدش کردید، بنده ایشنا پارها در جلسات مختلف طرح کردم می گفتند که این را

دستش نزدیک اما مثلثاً میخواهید درس‌های اختیاری را اجباری پنگارید پنکنید، ما ناچار شدیم همین کار را پنکنید، که این را پرای بندۀ در دانشکده ادبیات دست گرفته بودند که دکتر متینی معلم ادبیات فارسی از نظر او اختیاری مساوی است با اجباری، پرای اینکه ما درس‌های اختیاری درس‌های اجباری گذاشته بودیم به این جهت مخالفت کاری از پیش نمی‌پرد، دستگاه می‌گفت این است و چنین این شیوه است.

سؤال : ولی چاهائی مثل همین کنفرانس آموزشی رامسر که شما گفتید همه پاییستی بروند آنجا و تبادل نظر پنکنند هر سال این مسائل مطرح نمی‌شوند هیچ چیزی.

آقای دکتر متینی : بیشتر کسانیکه در آنجا بودند همین افکار را داشتند چون شما حساب کنید روسای دانشکده‌ها هستند معاونین دانشگاهها هستند، وزیر علوم است، کسانیکه در همین مسیر حرکت میکنند، شاید گاهی از موقع پخصوص در سالهای آخر چند مورد مطرح شد من بودم در آن چله، یا شخص اعلیحضرت، یا شخص شهبانو، سوالي میکردند. ولی این پردازه به این صورت حرکت کرد محاسن پسیاری داشت، پردازه‌هایی که اجرا شد، پیشنهاد مبتول منطق ثیست، اولاً "پیشرفت‌های پیشتر مدیون این بود که دوره پولداری مملکت بود، اگر این جماعت آمده بودند در آن زمانی که به یک داشتیاری ۴۴۰ تومان میدادند مثل بندۀ اولاً" اینها بند نمی‌شدند، خیلی هایشان در ایران، و بعد هم امکانات مالی پرای دانشگاه نبود، در این دوره‌ای که بندۀ دارم عرض میکنم پول ثفت بود با وجودیکه پدانشگاه کم میرسید همیشه هم ما ناق میزدیم، اما آنقدر بود که من پنویسم به کروهای مختلف دپارتمانهای مختلف که آقا شما هرقدر کتاب و مجله میخواهید سفارش بدهید، و بندۀ خوب یادم است که پسیاری از این مجله‌ها که میگفتند علم جدید در مجله است نه در کتاب، استادان سفارش میدادند به ارقام پسیار بالای و عده‌ای از این بی انصافها حتی کاغذ دور مجله را هم باز نمی‌کردند، اینها همین چوری توی کتابخانه می‌مادند. این دوره، دوره پولداری بود که میگفتند آقا شما میتوانید در کنفرانس‌های علمی شرکت کنید در هرجای دنیا. در دوره آغاز کار ما از این حرفاها شیود. ولی در این دوره معلمی یک دعوت‌نامه‌ای می‌آورد از فلان موسسه در هونولولو پرای شرکت در یک کنفرانسی. همین که موسسه مرپو طب موضوع سخنراشی داوطلب را تائید کرده بود. ما یک پلیط رفت و پرگشت به هونولولو با یک هفته خرج سفر به این شخص میدادیم یا به چال متنی فرق نمیکنند، بندۀ په استرالیا رقمم پرای کنفرانس، به پاریس هم رقمم پرای کنفرانس، به این جهت دوره پولداری بود یک متدار کار شد، کار مهمش این بود که پدانشگاههای ما خون چندی وارد شد، خون سالمی وارد شد، پرای اینکه در بعضی از پخشها استادان قدیمی نه در همه پخشها چواشی را که خوب درس خوانده بود راه نمیدادند ولی همه استادان که تحصیلکرده امریکا شهودند پیشنهاد پسیستم چدید آشنا شدند وقتی شما به همه میگوئید شمره الف، ب، ج، د، و ه، بدھید. پسیاری شمیداند که ارزش این شمره چیه. پیش از این در لیست نمرات استادان ما، در رشته ادبیات بندۀ میگوییم و قطعاً "دانشکده علوم هم ممکن است همین طور بوده. بندرت شما ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ می‌دیدیم بندرت بندۀ پعنوان یک استاد خیلی مختاری که همیشه معروف بود و درست هم هست، من شاید مثلثاً" یکنفرنی در دوره تدریس بود که من به او یا همه نمراتش را ۱۹ یا ۲۰ دادم و او دکتر شفیعی کد کنی امروز است. من پیچکس از این نمرات نمیدادم، اما وقتی شد شمره ۱ و ۲ و ۴ (پنجای صفر تاییست) و استادیکه اصلًا به این سیستم درس نخوانده و شمره شگرفته و دانشجویی که به این سیستم درس نخوانده شما می‌دیدیم یک لیست شمره ۱۰۰ نفری را استاد اعلام میکنند، یا الف است یا ب، به این جهت، یکدفعه معدلها چست رفت بالا همچنان با معدل، ۲/۸۵.

سوال : آقای دکتر این اوآخر رفتند وقتی اینها سعی کردند یک دانشگاه فراهمه زبان، آلبانی زبان در ایران درست کنند این یک چور روش شناخت این مشکلات بود.

آقای دکتر متینی : این را من دقیق نمیدانم شاید یک همچنین مدل‌های مطرح بود ولیکن در هر حال دانشگاه‌های ما به چون و چرا آمریکائی شده بود ولی ما که شما توانستیم هاروارد پشویم، کالیفرنیا پرکلی پشویم، پرینستون پشویم.

سوال : آن وقت این چه چوری این مسائل را در مورد قبول داشجو حمل میکردند، یعنی این چه تاثیری روی سیاست کنگور داشت، وقتیکه مثلاً میدانید خود دانشگاه در داخل تبدیل به پخش میشد، میجز و ماینر پرای اینکه شما کنگور میدادید، در حقیقت پرای یک رشته و یک دانشگاه.

آقای دکتر متینی : بپیشنهاد اول، پایه‌صورت بود که دانشکده مثل گذشت، پرای هر رشته مستقل "شاگرد میگرفت : رشته ادبیات فارسی، تاریخ، چغراقی، زبان انگلیسی، یعنی پرای میجزها، مقصود رشته اصلی یا مهاد است. بعد چون تعداد دانشگاه‌ها پیور ریاض شد. پیش از انقلاب اسلامی ۲۶ دانشگاه داشتیم که بعضی هایشان در همان سالهای اخیر تامسیس شده بود و نیز حدود ۲۴۰ موسمه مستقل در حد لیسانس، و فوق دیپلم در سراسر مملکت، چون تعداد ریاض شده بود، وزارت علوم یکی از کارهای اساسیش پرگزاری کنگور سراسری بود، یعنی با یک کنکور شاگرد پرای همه واحدهای تعلیمات عالیه میگرفت. البته چاره‌ای هم نبود په آن سیاستی که در آن مملکت بود په شاگرد اختیار میدادند که تو میتوانی مثلاً ده رشته انتخاب داشته باشی با این مرک تحصیلی که تو داری تو میتوانی پژوهشکی پروری، دندانپزشکی پروری، داروسازی پروری، و چند چار دیگر، لیست دانشگاه‌های که این رشته‌ها را دارند هست. تو بترتیبی که خودت علاقمند هستی، که مثلاً دولت میخواهد اول پروری پداسنکه پژوهشکی تهران، پس اول آنرا علامت پگذار. بعد عملان میخواهی پروری پدانشگاه پژوهشکی ملی بعد، میخواهی پروری پژوهشکی تهریز، بعد مثلاً میخواهی پروری دندان پژوهشکی تهران، اینها بترتیب او ۲ و ۴ و ۵ پگذار. از اینها امتحانی میگردند امتحان تمنی، در کامپیووتر تصحیح میشد، بعد پراسام این اولویت‌های که داوطلبان خودشان تعیین کرده بودند تنها به یک رشته پرای تحصیل معرفی می شدند.

سوال : آنوقت خود آن دانشگاهها تعیین میگردند که در چه معلجی‌اند یعنی مثلاً دانشگاه تهران فرض کنید میگفت از شماره ۱۰۰۰ ببالا، من قبول میکنم. یعنی اینها در وزارت علوم.

آقای دکتر متینی : شه، شه، اینها هیچکدام شماره‌ای نبود.

سوال : یعنی شما مثلاً فرض کنید یک رقمی میآوردید تو کنکور مثلاً ۸۰۰ این ممکنه، پرای مدرسه عالی ادبیات خوب بود ولی خوب دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد کسی که این شماره را آورده بود.

آقای دکتر متینی : این پرسنلی داشت به آن انتخابهای آن داوطلب. دانشگاه نمی گفت که من تا این شمره "اصلًا" قبول میکنم. هیچ.

سوال : یعنی دانشگاه روی چه معیاری شاگرد قبول میکرد.

آقای دکتر متینی : ما بینگفتیم ۵ نفر، برای رشته ادبیات فارسی میخواهیم. شرطش هم اینست که "مثال" این آدم، فرض پفرمائید که دیپلم "مثال" ادبی و طبیعی داشته باشد، این شرطی بود که ما گذاشتیم، میرفت تو آن کامپیوتر عظیم و آن سیمیتم، و یک لیستی بیا میدادیم ۵ نفر، پترنیتی شمره‌شان، ما "اصلًا" آنها را نمی شناختیم، که اینها برای این رشته دانشکده شما قبول شده‌اند، حالا ممکن بود این انتخاب آخرشان بوده یا انتخاب اولشان آنها را ما خبر نداشتیم. در گذشته دور مر دانشکده‌ای و هر پخشی و هر رشته‌ای شوosh کشکور بعمل می آورد. ما در مشهد یک امتحان برای دانشکده پژوهشی داشتیم پیکروز، و یک امتحان برای دندانپزشکی داشتیم و یک امتحان برای ادبیات، و رشته‌های مختلف، اینجا باید حق مطلب را گفت که وزارت علوم در اینجا باصلاح فضولی نخواست بکند. ها اینهمه دانشگاه و داوطلب چقدر مسافرت پکند. امروز تبریز است، باید امتحان بدهد، فردا باید برود شیراز، بعد باید برود پلوجستان، بعد باید برود کردستان، تاریخهای اینها بهم نمیخورد دهن مشکل بوجود می آید. در آن شرایط بهترین راه حل همین بود که مرکز آزمون شناسی وزارت علوم انجام می داد.

سوال : آقای دکتر، حالا برویم مر یک مسئله دیگری که شما چون در مشهد پویید دانشگاه فردوسی در همان دوره هم مسائلی مربوط به علی شریعتی آنها مطرح بوده استخداش در دانشگاه آنطوریکه میگویند دانشگاه رد کرده بود اگر هر نظری پیغامون این مسئله و شناختی که خودتان از علی شریعتی دارید پفرمائید.

آقای دکتر متینی : اول بگوییم که من مشهدی چنانچه میدانید شیستم. حوادث روزگار پنهان را به مشهد پُرد و ۱۷ سالی در آنجا هم درس دادم و هم در سلوح مختلف از معاونت دانشکده تا ریاست دانشگاه کار کردم. ها اسم شریعتی من اولین بار که آشنا شدم موقعی بود که او و همسرش داوطلب تدریس در دانشکده ما مشدد من معاون دانشکده بودم، و رئیس دانشکده ما آقای دکتر احمد علی رچائی پخاراشی بود.

سوال : در حدود چه ساله‌ای.

آقای دکتر متینی : ایشان سال ۴۱ و ۴۲ من دقیق البته شمیداشم در همین حدود است. ما در دانشکده ادبیات مشهد که دانشکده کوچکی بود از وقتی که پنهان شدم معاون دانشکده با تائید آقای دکتر فیاض رئیس و موسس آن دانشکده که مرد فاصل و پسرگواری بود سعی کردم مقرراتی را در آن چهار دیواری عمل کنیم. ولو در پقیه دانشکده‌ها عمل نمیشد، چه در مشهد چه در پقیه شهرها. که یکی از این مقررات این بود در زماشی که پی. اق. دی. در ایران، مطرح شبود. اگر کسی دکتری اثیورسیته، یا دکتری اترانشه از فراشنه گرفت آن موقعی مدارکش را برای تدریس در دانشکده رسیدگی پکنیم، که رشته‌ای که در آن دکتری اثیورسیته گرفته باشد تحصیل لیسانشش یکی باشد یعنی اگر در ایران جغرافی خوانده باشد یا تاریخ آنچا هم تاریخ و جغرافی خوانده باشد.

سوال : این قانون را هم شما مدتی قبیل گذراشده بودید.

آقای دکتر متینی : ما همانجا توانی داششکده خودمان با همدیگر در شورا تصویب کردیم.

سوال : یعنی ثبت نشده بود.

آقای دکتر متینی : نه، نه ولی عمل میکردیم رویش و حساب پنهان هم این بود که این در فرانسه سرکلاس درس که نمیرود کتاب درسی نمیخواهد میرود رساله مینویسد، اگر در ایران تاریخ خوانده باشد لاقل به سال تاریخ خوانده کلیات تاریخ فرشتگ را خوانده تاریخ امریکا را خوانده تاریخ ایران را خوانده ما در داششکده، ادبیات بطور خصوصی عمل میکردیم در بقیه داششکده ها چنین اصلی نبود چنانچه بعضی از کسانی که پس از آمدند و در دانشگاه تهران حتی از افراد نامدارش شدند اینها به داششکده ما تعلقاً دادند پعنوان داشتیاری و ما خیلی محترم‌اند را آمدند دانشگاه تهران یا در بقیه دانشگاهها قبولشان کردند. ماجرا از این‌قرار است که این تقاضای دکتر شریعتی وقتی آمد ما این مقررات را خودمان عمل می‌کردیم، من مدارک را که شگاه کردم دیدم این آقا لیسانسیه داششکده ادبیات مشهد است قبل از اینکه من پروم آنجا، و حالا رفته دکترای تاریخ گرفته خانم هم که لیسانسیه ادبیات فارسی است، او هم رفته در پاریس دکترای ادبیات فارسی انتیورسیتی گرفته، دانشگاه تهران قبلاً این اصل را تصویب کرده بود، که برای ادبیات فارسی کسی که میخواهد استاد بشود و داشتیار بشود فقط از ایران پایمتدی درجه، دکتری زبان و ادبیات فارسی داشته باشد. در نتیجه کار ما راجع به آن خانم ساده بود، و استخدام دکتر شریعتی هم با شابطه ما تطبیق نمی‌کرد.

سوال : اصلاً پرسی نکردید. زشن را پرسی کردید.

آقای دکتر متینی : اصلاً خوانده تاریخ .

سوال : زشن را پرسی کردید.

آقای دکتر متینی : پرسی شدارد، اصلاً خوانده تاریخ زشن را پرسی کردیم پرسی دپارتمان ادبیات فارسی و محکم رد کردیم و فرستادیم به دانشگاه تهران رئیس داششکده ادبیات تهران آن موقع آقای دکتر صفا پودند، و این تصمیم را خیلی با تجلیل تائید کردند. در مورد آقای شریعتی شنید من این بود که اصلاً داششکده یا پنهان یا رئیس داششکده باید بنویسند که آقا مدارک شما کافی نیست من از اینکه آیا چیزی پشت پرده بوده است یا نه چیزی نمیدانم، اما میداشم با آقای دکتر رجائی که دوست خیلی قدیمی پنهان بوده و بعد رئیس داششکده شد و بعد هم ما روابط خوبی با هم نداشتیم. وقتیکه بهایشان گفتمن مقررات این است و ما باید جواب پدهیم. گفت ما چنکار داریم، ما مدارک را پفرمتیم به دپارتمان تاریخ، گفتم آقا این غلط است، برای اینکه مدارک شاق است.

سوال : یعنی این اصلاً چرا به داششکده ادبیات اول شوشه پودند به دپارتمان.

آقای دکتر متینی : دکتر ای تاریخ داشت.

سوال : آها، به پنهانی. بعد شما میفرستادید به دپارتمان تاریخ.

آقای دکتر متینی : گفتیم که میعنی داشکده بود یعنی داشکده نبود دپارتمان گفتیم پهلوه آن آقائی که آنجا هست مرد خیلی فاضلی نیست گفت نه حالا پفرستیم، فرستادیم دیدیم آن آقا قبول کرد ایشان را با وجودیکه میدانست سوابق تحصیلی چیست حالا.

سوال : آن آقا کی بود.

آقای دکتر متینی : آقای دکتر حستقلی موبدی بود که خودش دکتری اوشیور میته داشت از پاریس در تاریخ. مرد مسنی بود البته شاگرد اول دوره‌اش بود عرض کنم که دوره‌ای بود که ما خودمان هم نمی‌توانستیم تصمیم نهائی پسگیریم پهراسته استخدام معلمان، ما نظرمان را میدادیم به داشکاه تهران، ما مدارک دکتر شریعتی را فرستادیم به داشکاه تهران پهراسته ایشان امتحانی پنداشت، پس من شنیدم که ایشان اول داوطلب داشکاه تهران شده بود و داشکاه تهران نیز پنداشتند، وقتیکه از داشکاه مشهد مسئله طرح میشود آنها فارسیش میگویند گور پدر داشکده مشهد او را میخواهند ما تائید می‌کنیم. من خوب یادم است در آن سال بعد از این مقدمات رئیس داشکده رفت به ماموریت علمی به اروپا، من کارهای داشکده را اداره میکردم و آقای دکتر هادی هدایتی آن موقع وزیر آموزش و پرورش و وزیر فرهنگ بود. ایشان تلگرافی کرد به داشکده که آقای دکتر شریعتی در امتحان قبول شده و شما محل حقوقی پدمید تا ایشان حکمیش صادر بشود. آن سال پیاً اصلاً محل حقوقی نداده بودند. او لین سالی بود که مسئله طرح سازمان پرشامه طرح شده بود. البته شریعتی را از آن طریق نمی‌توانستند استخدام پنداشتند پهراسته ایشان این سایقه آموزگاری داشت در مشهد و کارمند دولت بود و بصورت منتظمه خدمات رفته بود بخارج، من راستش حساب کردم که این شاید یک گشایشی باشد پهراسته ایشان که کافی نیست آن حرفاها که پسندید پسندید پهراسته او در پاره داشت او زدند، آن مسئله دیگری است و مربوط به مسئله مرید و مرادی است. همانطور که چندی پیش میخواندم یک آقائی به اسم آقای حجازی راجع به مرحوم آل احمد مقاله‌ای شوشه مهه چا از او پعنوان رسول یاد کرده بود. من چوایی که دادم به وزیر آموزش و پرورش این بود که با وجودیکه، داشکده احتیاج به معلم تاریخ دارد چنانکه اطلاع دارید ما محل حقوقی نداریم. با این چواب باید پرسنده پسته میشد یعنی اگر وضع شما تا محل حقوقی نداشته باشید هیچکس را نمیتوانید استخدام پنداشند. اما ما یک دفعه دیدیم آقای دکتر شریعتی آمد به مشهد، وزارت فرهنگ محل حقوقی او را در آن اداره‌ای که کار میکرد یک کاسه از آن اداره پرداخته بودند و به داشکده ادبیات مشهد اشاغه کرده بودند. دیگر چه می‌توانستیم پنداشند.

سوال : و این غیر مترقبه بود.

آقای دکتر متینی : بهیمار غیر مترقبه بود چون هیچ اداره‌ای چنین کاری نمیکرد مگر یک امر خیلی استثنائی باشد و سُبْهَهَ باصلخ پر زوری، در نتیجه ایشان آمد به مشهد، و البته این مسئله هم طرح بود

که ایشان گفتند و درست هم بود وقتی که دکتر شریعتی از فراشته پرگشته بود در مرز ایران توقیف شد. کرده بودند.

سوال : پچه دلیل آقای دکتر.

آقای دکتر متینی : بیله دلیل سیاسی بود. در آنجا شاید فعالیتها داشته و همان فعالیتها بود که در اوآخر دوران شاه فقید موجب شد که از زندان آزادش کردند. البته حالا این مسئله پنهان است ولی وقتیکه او در زندان بود و شاه فقید رفتند به الجزاير در آنجا همکلاسیها و دوستان سابق الجزايري شریعتی که در مرز رئیس جمهور و نخست وزیر بودند آنها از اعلیحضرت استدعا میکنند که آقای شریعتی را آزاد بینند، و البته طبیعی است که اعلیحضرت شریعتی را خیلی خوب می شناختند می پرسند که شریعتی کیه، بعد ایشان آزاد شدند. در نتیجه یک مدتها آنجا این گرفتاری را داشته تا رسیده به مشهد و ایشان پعنوان استادیار تاریخ استخدام شد.

سوال : ولی شما منظورتان این بود پس دقیقاً دولت مصر بود به ایشکه این را استخدام پکند.

آقای دکتر متینی : والله من هیچ چنین کلمه‌ای و چنین عبارتی منظور نیست همین چور که گفتم من نمیدام پشت پرده چه هست .

سوال : ولی پهلوی غیرمتربقه بود.

آقای دکتر متینی : کاملاً غیرمتربقه بود وقتیکه یک دانشکده‌ای میکوید ما محل حقوقی شداریم یک آدمی را محل حقوقی را از آن اداره‌ای که در تهران است اضافه کنند پدانشگاه، رئیس دانشکده آقای دکتر رجائی به فرمول عمل کرد دانشکده درباره عدم استخدام کسانی که رشته تحصیل لیمانش و دکتری شان مختلف است تسکین نمی کنند. درحالی که آقای رجائی با آن رئیس دپارتمان تاریخ اصل رواپوش خوب نبود او را قبول شد از نظر علمی، مع هذا گفت پما ارتباطی ندارد مدارک را بهترستید به دپارتمان. اگر آن دپارتمان میگفت نه، مسئله باز هم قطع میشد، در هرحال ایشان به اینصورت آمد پدانشکده ادبیات، با همان آقای دکتر مویدی که رئیس گروه آموزشی بود. پاید کار پکند ایشان سالها کار کرد در آنجا توه پیان بسیار خوبی داشت، به نظر من در درجه اول خطیب بود، چون پدر ایشان هم کارهای مذهبی میکرد او خیلی خوب صحبت میکرد و خیلی خوب منتقله میکرد بهخصوص چوانانی که چیزی نمی داشتند. چند روز پیش مقاله‌ای در اینجا می خواندم یک چوانی نوشته بود که من دیپلم متوسطهای را که گرفته بودم غرب زدگی آل احمد را خواندم، چند بار خواندم، و آنوقت فهمیدم که این پیترین کتابی است که تا حالا نوشته شده است، و حالا هم فکر میکنم که کتاب اهمیتش در حد لغتنامه دهخدا و شاهنامه فردوسی و دیوان حافظ است. با یک چوانی که سلطع درک و استنباط و فهمش در آن حد است شما اگر پیشایید ایگشتستان در چاهای حساسی پکنارید این از تو پیغمبر میمازد. شریعتی این هنر را داشت در آن محیطی که در هرحال مساواک بود دشمن دقیقاً حمله میکرد، به این شرطه‌های شفف، کافی بود که وقتی شریعتی میرفت سرکلام درس فرض کنید پهلوی متررات استادان پاید حاضر و غایب میکردند همه برای ایشکه اگر غایب

دانشجویان از حد تجاوز میکردند توانستند امتحان پنهان دفتر کوچکی هم برای همان درست کرده بودیم به سبک امریکا که دفتر پنرگ دیگر نباشد و سعی کردیم مثل امریکا عمل کنیم عرض کنم دکتر شریعتی میرفت سرکلاس درس و این دفتر را می انداخت روی تربیبون، میگفت ما پایین حرفا کوش شمیدیم، این موجی از طرفداری و احساسات موافق بمنفع او در کلاس بوجود می آورد وقتیکه سرکلاس یک حرفا میزد یک کمی پودار بعد پیکمترتبه می گفت که با همین لحن که حالا کسی شروع این مطلب را به اطلاع سازمان آب پرساند. شریعتی در اینجا میشد پیغامبر. شریعتی با این هنر خوب صحبت کردن رگ خواب پچهها را در دست داشت و میداشت چه پایید پسکوید. چون در دوره ما این مسئله بی شک مورد توجه بود. معلمی اگر کوچکترین اشارهای میکرد در سخنرانی، که دانشجو از آن پرداشت میکرد که او مختلف دولت است معلم میشد پیغامبر، پایینجهت بود که اداره دانشکدهها در آن دوره از این نظر پیمار دشوار بود که تقویباً میشود گفت در حادثی که در دانشگاه پیش میآمد پسندت یک استادی با شاگرد صحبت میکرد که این کار، کار غلطی بوده من این را خوب نیام است، وقتی معاون دانشگاه بودم زمان آقای دکتر مژدهی و مسئول دانشکده ادبیات یک اعتناب خیلی بی معنی نه در دانشکده که حالا فرصتی نیست پهراز گفت، شاگردها آمدند تمام شیوه های دانشکده ادبیات را شکستند، کاشی کاری های تالار فردوسی را خرد کردند کیوسک تلفن را پرگرداند حتی میخواستند کتابخانه را آتش بزنند. که من آن موقع از آقای دکتر مژدهی خواهش کردم گفتم آقا فیلمبرداری بفرستید که از این ماختیمان من چمیع جهات فیلم پرداری کند چون ماختیمان پصورتی درآمده بود که در فیلمها از استالینگراد دیده بودیم. در چلسه، شورا دانشکده که بعد از این حادثه داشتیم من سوالی از همکاراشم کردم گفتم آقا شما در چربیان هستید که این اعتناب خیلی بی پایه بود اصلاً نه عنوان سیاسی داشت نه عنوان مالی و این حرکات را هم کردند آیا کسی از ما آشروزیکه دانشکده باز شد و رفته بود که شاگردها گفتیم که ولو مخالفت با رئیس باشد شیشه را نباید پشکند. پواب منفی بود آدم عاقل در آن دستگاه این بود که پول دولت را پسکوید، رتبه دولت را پسکوید، به ما همراهی مطالعاتی به هونولولو و استرالیا و حتی اگر امکان پذیر باشد به کره ماه بپرورد، کتابش را هم پنهان چاپ پسکند و حق التائیف هم پسکوید اما کوچکترین مسئله را با دانشجو مطرح نکند تا مبادا دانشجو بسکوید این معلم مساوی است.

سوال : آقای دکتر بعضی چاهای دیگر گفتند که مصاحبه های دیگر هم ما کردیم گفتند بلکه یک حمایتی در آن دوران اولیه از دستگاهی بطور اخص از مساوی در پشت شریعتی بوده شما نظرتان.

آقای دکتر متیشی : من این را بطور غیرمستقیم میتوانم پسکویم چون، استخدام او در دانشگاه در دوره من بود، او در دوره ای که من معاون دانشگاه و رئیس دانشکده بودم و در زندان بود تقاضای بازنشستگی کرد.

سوال : بچه دلیل، همین چوری.

آقای دکتر متیشی : تقاضای بازنشستگی کرد پهراز ایشکه فرمولی دولت تصویب کرده بود که اگر کسی ۲۰ سال کار کرده باشد میتواند بازنشسته بشود و مزایای ۳۰ ساله استفاده کند خیلی ها از این استفاده میکردند.

سوال : پیرای ایشکه خیلی جوان بود یک دوران آموزگاری داشت.

آقای دکتر متینی : دوران آموزگاری هم حساب میشد، خیلی هم جوان نبود عرض کنم که این مراحلش را من بودم حکم پازشستگیش که صادر شد من معاون دانشگاه بودم آقای دکتر مژدهی صادر کرد. حتی در همان موقع که حکم صادر شد، دولت دستور یک اضافه حقوقی داد و من از آقای دکتر مژدهی خواهش کردم که شما این حکم را لغو پسکنید که ما اضافه حقوق را پدھیم به شریعتی و بعد پرآن اسمام پازشسته پرسکنید. این کار هم انجام شد در نتیجه من در تمام طول دوره‌ای که ایشان در دانشگاه بوده من هم بوده‌ام و ایشان گفته شده که دانشگاه او را پیروون کرده، این دروغ پسیار پزرنگی است مطلقاً دانشگاه ایشان را پیرون شکرده ایشان خودش تقاضای پازشستگی کرد و پازشسته شد البته سر و کارش با دستگاه امنیتی هم زیاد بود. او را از سراسر مملکت پیرای سخنرانی دعوت می‌کردند. دو مرتبه حمینیه ارشاد او را پرداشت پریار رئیس دانشگاه بهمن گفت آقا من هرچه گفتم نمی‌شود، این آقایانی که آمده بودند گفتند بدون وجود آقای شریعتی حجج بما اصلاً خوش نمیگذرد.

سوال : یعنی این نظریات سیاسی این استنباطات جدیدی که این از تشیع میکرد، از همان دوران مشهدیش شروع شده بود.

آقای دکتر متینی : پله، عرض کنم که متنها آن دوره‌ای که پاصللاح گل کرد پنهان پنده، آن دوره‌ای بود که او آمد به حمینیه ارشاد، آن مسئله‌ای که اشاره کردید دولت و ساواک پقدار حمایت میکرد من دقیق نمیداشم، اما میداشم که ما همیشه در دانشکده با ایشان مشکلاتی داشتیم. یا سرکلاس حرفهای میزد که ساواک بهما نزق میزد معلم پسیار نامنظمی بود. آدم پظاهر خیلی آرامی بود پسنه صدایش میکردم می‌آمد یکی دو تا از کتابهایش را هم که نوشته، پیشش را، امضا کرده بهمن اهدا کرده است. عرض کنم حرف شما را گوش میکرد خیلی معقول ولی عمل نمیکرد هر درسی که به او میداشد او همان حرفهای مذهبی خودش را میزد من پیکپار به او گفتم، پیرای آقای دکتر شریعتی مهم نیست شما به او درس تاریخ هلنی، پدیده او قبول میکنند و تئیکه ناچار است، میروود سرکلاس در همان ساعت اول بیکریپع که صحبت میکنند دکتر شریعتی از زیر شقیقه پنهان ساعده سر در میآورد، که بیگنیم رحلت کرده است، مسلمین چمچ شده‌اند و میخواهند چانشین او را انتخاب پکنند. حالا چه تاریخ ایران به او پدھی چه صفویه بدهی او حرف خودش را میزد. شمرات را دیگر میداد حاضر و غایب نمیکرد رابطه مرید و مرادی با شاگرد هایش داشت معلم فولتاپم بود نمیآمد منظم به دانشکده، پصورتیکه سر و صدای بعضی از معلمین درآمد. ما توی دانشکده ادبیات مشهد خیلی از این مقرراتی که تهران عمل نمیکردند ما دقیقاً عمل میکردیم من پیکپار به ایشان یک شامه محرومراهی نوشتم و پیرای ایشکه اختراش حقن بنشود رئیس دانشکده بودم. شامه را خودم تایپ کردم در اطاق خودم، پروشه هرمانه هم دست خود من بود، کارمندی هم آن را ندید، نوشتم آقای دکتر شریعتی ساعت حضور شما در دو هفته گذشته بقرار زیر است : شنبه ورود ساعت ۱۱/۲۵ دقیقه خروج ۴ دقیقه پس از ظهر و غیره و شما فولتاپم همتیم و تهد کرده‌اید چهل ساعت در دانشکده حاضر باشید نمی خواهید نیمه وقت بشوید. این شامه را محرومراه فرستادم او خواهند بود و پرده بود پیش یکی دو نفر از دوستانش که اکثر قال راه میانداشتند به آنها نشان داده بود به او گفته بودند اگر رامت نوشته است پگذار تو چیزی همچو چیز

شگو. خلاصه او برای داششکده مشکلات پی در پی بوجود میآمد و بیشترین ما جواب‌گوی سازمان امنیت پاید بودیم و من یادم است که سازمان امنیت درباره او نظر دیگری داشت. و شریعتی در کتابهایش یکی دو چا تصریح کرده که ما با اسلام پی آخوند موافقیم. شکایتی که میگفت پیک مقداری تو بود و پا چارچوب شیعه دوازده امامی آخوند و آیت الله شمیساخت، پوهیان چهت هم پیک آدمی در قم به اسم انصاری یا دکتر انصاری کتابپی در جواب او ثوشت، رده نوشته و حتی میگفتهند که من دقیقاً "نمیداشم که آیت الله میلانی پسر کتاب فاطمه است، او را تکفیر کرده است. پنهان فقط نقل و قول میکنم.

سوال : رده‌ها تا آنجا که شناخته است که مطهری خیلی بد بود با شریعتی و آنها هم مثل اینکه در این فکر پودند. که دقیقاً دولت پشت اینه.

آقای دکتر متینی : دقیقاً "نمیداشم ولی شاید حساب می کردند په دست او می توانند حساب آخونده را پرسند.

سوال : یعنی شما چیزی دیده پویید مثل "ساواک در مشهد کاری پکنند.

آقای دکتر متینی : نه، پیشنهاد ساواک آنقدر زورش زیاد بود پقول افغانها گفت زورش آنقدر پُرژور بود که مینوشت که یک شفری درس شده.

سوال : ولی این کار را درباره شریعتی نمیکرد.

آقای دکتر متینی : نه هیچوقت شکرده بع من مسئله که خوب یادم است شاید جواب سخن شما باشد. این بود که چشنهای دوهزار و پانصد ماله بود که خود من برای کنفرانس ایران شناسی پاید میرفتم در آن مراسم در آن کنگره‌ای که در شیراز بود. دو روز قبل از رفتنم آقای دکتر فریار رئیس داششگاه پمن تلفن کردند گفتهند که فلاشی، اسم پنج شفر را از تهران پمن داده‌اند که اینها دیگر شاید پرونده سر کلاس، کی‌ها هستند. آقای دکتر سیبروس همامی، که در انتلاب اسلامی شد رئیس داششگاه پیکانی رئیس داششگاه بود و پس محکومش کردند به ۱۵ سال حبس در دوران امام خمینی یکیش این بود. عرض کنم آقای ذات علیان، آقای متوجه بیات مختاری و شریعتی و یکی دیگر، آن چهار تای دیگر یک سایه توده‌ای بودند داشتند ولی شریعتی توده‌ای نبود من به آقای دکتر فریار گفتم که شما پما ناه مینویسید گفت نه پمن تلفنی گفتهند و من نپرسیدم چه کسی تلفن کرده ولی حتی "ساواک تهران بود. گفتم والله این مسئله کار مشکلیه پنج تا معلمند شما به آن آقائی که صحبت کردید این پیغام پنهان را پعنوان نقل قول بهمنانه اگر قبول میکنند من این کار را میکنم والا شما خودتان تمییم بگیرید. گفتم شرطش اینست که این درسها را على الحساب من تعطیل میکنم در داششگاه نه اینکه معلم دیگری پگذارم برای تدریس آنها، دوم اینکه حقوق اینها را میدهم برای اینکه اگر غیر از این پکشم منک روی منک بند نمیشود، ایشان ها آن شخص صحبت کردند و بعد به من گفتهند موافقتم. من هم تلفن کردم این پنج شفر آمدند گفتم آقا یک چنین دستوری است شناهی این مذاکرات هم بین من و رئیس داششگاه شده این موافقت هم شده، من مصلحت شما را میداشم یک مدتی اصلاً داششگاه، نیایشید، برای اینکه هر حادثه‌ای که پیش بیاید میگویند شماها مجبا

بوده‌اید، اینهم مربوط بهمین چشنهای دو هزار و پانصد ساله است، منهم دو روز دیگر میگذارم میروم شیراز، من امیدوارم، که آبها از آسیا بیفتند و اوضاع آرام بشد و شما به سرکارتان پرسکردید و بعد پیش بینی پنده درست از آب درآمد من رقم شیراز و پرسکشم شاید مثل "جماعا" ۲۰ روز پس دکتر فریار زشگ زد، گفت آقا از تهران به من تلفن کردند، که ۴ نفر از آن پنج نفر بروند سر کارشان، البته این مسئله قابل ایراد است که چگونه یک مستکاه امنیتی پایه‌صورت میتواند با داشتگاه تمدن پگیرد، این اگر در زمان دکتر علی اکبر سیاسی بود، این چنین واقعیات اتفاق نمیافتد. اما در اینجا رئیس داشتگاه انتسابی بود پقول خود دکتر فریار خدابیامرزش میگفت آقا من رئیس داشتگاه روزمزد هستم. برای اینکه من بازشستدام اینها روزمزد بمن یک حقوقی میدهند روابط داشتگاه‌ها انتسابی بودند، گفتم شریعتی چه، گفتند شریعتی را گفتنند شد، عرض کنم بعد از مدتی آقای دکتر فریار بمن یک نامه‌ای نوشتند یا تلفن کردند بیام شیست که میگویند آقا، دکتر شریعتی پسیاید تهران. گفتند نامه‌ای آمده میخواهم پفرستم پیش شما گفتم آقا شما چرا پیش من میخواهید پفرستید، خودتان چو اپشن را پدهید، آئین نامه استخدامی میگوید عضو آموزشی داشتگاه موقعی میتواند به داشتگاه محل دیگری بپرورد که پرورد درس پدهد، داشتگاه شیراز دعوت میکند که آقا یکمال ایشان بساید حالا یا پولش را او میدهد یا ما میدهیم اما اینها میگویند پساید در دفتر داشتگاه فردوسی در وزارت علوم کار کند چون مر داشتگاهی دفتری در آن وزارت خانه داشت. این کار دون شام دکتر شریعتی است هم خلاف صریح آئین نامه است و هم بینه نمیتوانم این کار را بکنم. این کار مدت‌ها طول کشید و من میداشم که ساواک "آقای فریار را" بالآخره وا داشت بدون اینکه امضا مرا ایشان داشته باشند بعنوان رئیس داشتگاه ادبیات، این کار را کردند پنهان آقای شریعتی حقوقش را مرتباً میگرفت بدون اینکه در مشهد پاشد البته برای این کار در وزارت علوم یک فرمولی درست کردند. آقای احمد کریمی که مسؤول این گونه امور در وزارت علوم بودند صریحاً په پنده گفته‌اند که مر ماهه بزرگ انجام کار دکتر شریعتی را من امضا می‌کردم و خاشواده او حقوقش را در مشهد می‌گرفتند، حتی در ماهه‌ای که در تهران زشدن بود.

سوال : این قبل از بازشستگی اش بود.

آقای دکتر متینی : پله، پله، قیل از اینست که اصلاً از مشهد پرسود. میخواستند پیرشدش به حسینیه ارشاد.

سوال : این موقعیکه رفته به حسینیه ارشاد.

آقای دکتر متینی : پله، این مقدمه‌اش بود از این پس بعد ایشان رفت به حسینیه ارشاد.

سوال : پنهان رفت توی وزارت علوم کار میکرد، و در عین حال حسینیه ارشاد هم درس میداد.

آقای دکتر متینی : حسینیه ارشاد میرفت سخنرانی میکرد، مجلس گرمنی داشت، ظاهراً مستکاه‌های امنیتی و بعد از آن سخنرانیها در حسینیه ارشاد پاید فهمیده باشند که پاصللاح پند را آب داده‌اند یعنی آن تصوری که داشتند که شریعتی علیه آخونداست، و نهضت اسلامی، نادرست است. چه با مخترانیهای او،

حصینیه ارشاد به یک کانون تحریریک و توطئه از نظر دولت تجدیل شد، آنجا بود که او را گرفتند، تولیقیش کردند، و من یادم است که یک پاریسی کی کی از همین مقامات امنیتی شهر مشهد، ضمن صحبت و اظهار محبت په پنده یک عبارتی گفت که آقا ما چیزی را که شما یک وقتی به آن رسیده بودید ما خیلی دیر تر رسیدیم، در مورد شریعتی، بعلاوه، دکتر شریعتی یک رساله دکتری پسیار ضعیف و بی ارزشی در پاریس نوشته است.

سوال : درباره چه آقای دکتر.

آقای دکتر متینی : رساله میشود گفت نوشته، ایشان دو سه شیخ خطی فارسی منحصر بهنفرد موجود در کتابخانه ملی پاریس بهنام فنازیل بلخ را به فرانسه ترجمه کرده است. ما این کتاب را چاپ شده امش را حالا اینجا داریم و شما میتوانید پعداً به تمام آن کتاب شگاه کنید، عبدالحسین حبیبی آن را تصحیح کرده و زیر نظر آقای دکتر خاثلری، در پیشاد فرهنگ ایران در تهران چاپ شده است. دکتر شریعتی دو فصل از این کتاب فارسی را که در باب بزرگان بلخ است مثلاً میگوید حسن بن تقی محدث بود، پدرش فلاحتی بود، چدش فلان کس، متولد فلان شهر. در فلان شهر فقه را پیش این شخص خوانده صرف را در پیش دیگری خوانده و غیره و چهار تا حدیث هم از او نقل کرده است و بعد به پیو گرافی شخص دیگری پرداخته است. دکتر شریعتی خلاصه دو فصل این کتاب را به فرانسه ترجمه کرده است. اصله در عنوان رساله هم کلمه "خلاصه" ذکر نشده است. دست راست رساله عین متن کتاب به فارسی تایپ شده با تصحیح انتقادی ! دست چپ رساله به فرانسه است. ما در مشهد در دوره لیسانسیمان هم سالها بود که پیرای رساله دوره لیسانس ترجمه قبول شدیم، پیرای اینکه کشف کرده بودیم، خدا بیامزد آقای حبیب الهی شوید استاد عربی بود و مرد پسیار نازنینی، این استاد محترم ترجمه عربی را پعنوان رساله می پذیرفت، داشجویان میرفتد در صحن مقدس، پنجاه تومان پیک طبله میدادند! و او ۲۰ صفحه کتاب را از عربی به فارسی ترجمه میکرد و آنها ترجمه را بجای رساله جا می زدند. رساله دکتری ایشان اینست، و من موقعیکه ایشان آمدند و مرتبه با ما در گیری داشتند من یکبار خوب یادم است نامه محترمای نوشتیم به انشگاه سورین که دکتر شریعتی فارغ التحصیل آنچا بود، به آن شعبه خاص داشگاه سورین، و نوشتم ما سوابق تحصیلی ایشان را میخواهیم البته یک عنوانی کردم مثل اینکه میخواهیم استندامش کنیم یا ارتقاء مقام، که موجه باشد. من خوب یادم است که داشگاه فتوکپی ورقه کائذی که استدان عضو وزیر به خط خودشان هر کدام نوشته بودند پیرای من فرمتادند که حاصل آن، این بود که این رساله قابل دفاع نیست ، ولی چون این شخص پورسیه دولت ایران است و پول دیگر ندارد پاید پرسکردد، رساله مورد قبول قرار می گیرد. استاد راهنمای رساله تاریخ هم آقای ریلبر لازار بود که زبان شناس است و استادی ارجمند است.

سوال : یعنی به اش داده بوده بودند.

آقای دکتر متینی : بله، با آن رساله دکتری داشگاهی را در خور دفاع شدی داشته اند، مع هذا او را دکتر شناخته بودند.

سوال : راضی نبودند ولی داده بودند.

آقای دکتر متینی : به این جهت بینه پاید پشتما عرض کنم این که می گفتند ایشان دکترای دولتی در چامعه شناسی دارد، درست نیست. "عمولاً" اگر میداشت آن را پداشکده ادبیات میداد. ایشان البته فرانسه میدانست، عربی میدانست، قلم خیلی روایی داشت و زبان خیلی روشنتری که میتوانست آتش پروردید چو ایشان و این در هر حال مسئله کار ایشان بود تا آن موقعیکه با داشتگاه ارتباط داشت. حالا بعدش گفتند که شهید شده مثل پقیه افراد اینها را من حقیقتنا" میدانم، ولی میدانم که ایشان استخدامش به اینصورت بود در این دوره به آن شکل، اما ایشان هرگز در داشتگاه از مقام استادیاری به بالاتر ارتقاء پیدا نکرد. خودش هم داوطلب شد پیرای اینکه ضوابطی بود در داشتگاه. من نمی گویم، همه آنها یکی داشتیار شدند از او او پسواتر بودند. اما آنها با رعایت ضوابط داشتیار شدند. در نتیجه ایشان تا آخر بعنوان استادیار بود و همیشه هم در دپارتمان ایشان دعوا بود این پان میگفت تو به سواک خبر میدهی، آن یکی به این یکی میگفت تو به سواک خبر میدهی .

سؤال : آقای دکتر این اصلاً" دیگر در پایان اگر شما آن دوره‌ای که مشهد پوید خاطره خاصی راجع به آستانه قدس افرادیکه در حقیقت حکومت را در خراسان میگرداندند دارید هیچ شوی بازتابی از بیاست و حکومت و غیره بود.

آقای دکتر متینی : در این موضوع حقیقتنا" حاضر الذهن شیستم من در دوره‌ایکه مشهد بودم در دوره ۱۶ و ۱۷ ساله استانداران مختلفی آنجا دیدم، نایب التولیدها که آخریش مرحوم دکتر ولیان بود عرض کشم قبلاً از ایشان آقای دکتر حسن راهدی بود. قبلش آقای باقر پیرشیا بود، سپهبد عزیزی، آقا آسید چال تهرانی و یکی دو تن دیگر.

سؤال : آنها هیچ شوی استانداری و نیابت تولیت تامثیری و رابطه‌ای با داشتگاه داشتند به سازمان داشتگاه ایشان، نفوذی آنها بگذارند، یا شما معی کنید از طریق آنها اعمال شفود پکنید.

آقای دکتر متینی : یک مقدارش پستگی داشت به شخصیت رئیس داشتگاه، سواک یک مسئله جداگانه‌ای بود، دولت یک مسئله اما من یادم است مثلاً" اسم نمی برم وقتی یکی از روسای داشتگاه که پراپریت احترام قائلم در زمان او آقای سپهبد باتمانقلیج استاندار بود، و خاص باتمانقلیج هم خاص خیلی تحصیلکرده خوبی بود، تحصیلکرده روسیه بود. من یادم است مثلاً" یک وقتی خدمان تعمیم میگیرفتیم راجع به کشکور، نشستیم همه روسای داشتکده‌ها و مسئولین داشتگاه تعمیم گرفتیم فلاشروز کشکور باشد و آگهی دادیم. بعد از چند روز بعد دیدیم که رئیس داشتگاه ما را دعوت کرد. اول از اینور و او آنور صحبت کرد بعد آخر سر رسائده موضع را به کشکور و تغییر تاریخ کشکور که آگهی کرده بودیم، خلاصه حرف ایشان این بود که خاص باتمانقلیج گفته‌اند شاید وقت کم باشد. گفتیم آقا، شما اصلًا" به خاص فادی چه کار دارید. مع هذا رئیس داشتگاه نظر آن خاص را پذیرفت و آگهی را تغییر داد. یادم است در همین دوره این آقای سپهبد باتمانقلیج مردی بود پا دو شخصیت هم آدم خیلی رئوف و خوش قلبی بود ولی گامی وقتها کارهای میگرد خیلی نظایر مانده. چنان که یک دفعه بخشنهای کرده بود پ تمام روسای ادارات . ولی مضمون بخشنه این بود که اگر در هر اداره‌ای مستراحتش کشیف و آلوه پاشد رئیس آن اداره شدیداً" توبیخ میشود. این را پیرای رئیس داشتگاه هم فرمستاده بود. رئیس داشتگاه به داشتکده ابلاغ کرده بود من آن

را پرداختم و برم آنجا گفتم آقا شما اگر خودتان میخواهید اینرا قبول کنید، چرا پس ابلاغ می کنید مگر رئیس دانشکده مستراح بان است. پاینجهت این مسأله پستگی داشت پایشکه رئیس دانشگاه دارای چه شخصیتی پاشد.

سؤال : یعنی یک تنش هائی در حد اجتماعی فرض کنید توی یک شهرستانی که کوچکتر قرب و منزل رئیس دانشگاه بیشتر است یا نیایت تولیت بیشتره.

آقای دکتر متینی : این یک مسئله دیگری است. شما پاید حساب پکنید که استاددار نهاینده شخص شاه بود با یک فرمان، نایب التولیه هم همین چور یعنی در سلسله مراتب عرض کنم که ما در مراسم رسمی به سلام که میرفتیم در روزهای معین آن کاملاً "اولاً" یک پروتکلی داشت مثلاً نوشته بودند که افراد پاید پچه ترتیبها پایستند، در اوآخر که دیگر خیلی بدانشگاه مایه رفتند، در سال آخری بود که پنه کار دانشگاه داشتم، رئیس دانشگاه بعد از استاددار و نایب التولیه میایستاد که هر دو شان هم یکی بود. این که خیلی هم به افرادی پرمیخورد توجه میفرماید په این جهت آنجا یک سلسله مراتبی بود روی کاخ. وقتی استاددار و نایب التولیه دو تن بودند اکثر بین استاددار و نایب التولیه اختلاف بوجود می آمد که کدامشان اول پاشند چون هر دو نهاینده شاه بودند. از آن نظر، نه، ما مسئله‌ای نداشتیم گاهی از اوقات ممکن بود که استان قدس محبتی پکند بدانشگاه گاهی وقتی رذالتی پکند مثلاً من یاد است در زمان آقای دکتر سامیراد، دانشگاه زمینی از آستان قدس اجاره کرده بود، ۴۰۰، ۵۰۰ هزار متر، برای اینکه دانشگاه را در آنجا پیازند و کلی هم خرج کرده بودند، ۴۰۰ هزار تومان دیوارکشی خیلی استواری کرده بودند، بعد نایب التولیه و استاددار، عوض شد آقای سید چلال تهرانی آمد. آقای سید چلال تهرانی از دوره قیلش که در مشهد بود با دکتر سامیراد په بود آن چند تا پرستار پلیسی را که استخدام کرده بود، پس دکتر سامیراد به علتی آنها را جواب کرده بود. خوب اینجا آن پرخورد و تنشی که گفتید ایجاد شد و په تعطیل دانشگاه انجامید. برای آن زمین که محل دانشگاه آینده بود غیر از دیوارکشی که شده بود میدانی هم چلوپیش احداث کرده بودند برای اینکه ترافیک را سنگین شکنند ماشینها از راه راه راه راه زمینی وارد دانشگاه میشدند. داشتند اینکار را میکردند درختها را انداخته بودند آقا رئیس دانشگاه این درختها را انداخته پدرخت علاقمند بود. پرمیذه بود این درختها کو. گفته بودند آقا رئیس دانشگاه این درختها را انداخته است. او حرف میزد فحشهای رکیسی هم می داد در مورد این درختها هم بد زبانی کرده بود دستور داده بود از فردا صبح پاید بطول پقیه درختهای جاده، احمدآباد پاید درختهای پیدا کنید و در محل درختهای سایر پکارید بعد هم دستور داده بود در زمین دانشگاه را که از آستان قدس اجاره کرده بود و دورش را دیوار کشیده بودند، داد درخت هلو و شفتالو و کیلاس کاشتند رفت چزو باغ ملک آباد. بعد هم از یک فرصتی که پیش آمد شاید در دوره دکتر امینی، باشد، در دانشگاه تهران سر و صدائی شد و دامن دانشگاه مشهد را هم گرفت. این آقای سید چلال تهرانی استفاده کرد، دانشگاه ما را تعطیل کرد و آنقدر تعطیلش را ادامه داد تا رئیس دانشگاه استعطا داد و حتی یاد است که هنوز رئیس چندی هم معین شده بود. اعلیحضرت میآمدند په مشهد سالی بکبار، ما رفتیم به فرودگاه ۷ و ۸ شفر بیشتر شهودیم، مسئولین اداری دانشکده‌ها، صحبت این بود، که چه کسی سر صد دانشگاه پایمانتد. دکتر سامیراد موئسس دانشگاه بود همه پا شلر دیگری به او نگاه میکردند آن مرد چون میدانست که سید چه آدم پد کیهانی است. پرخلاف اصول شوار، ریاست دانشگاه را از لباسش کشیده بود، چون استعطا داده بود، در حالیکه آن شوار را نهی پایمانتی

پیکنند، یعنی شما وقتیکه بیکبار رئیس دانشگاه شدید و لباین استادیشان دارای سه نوار شد، بعدش آن سه نوار باقی می‌ماشد. ولی آن مرد محترم آشنا کنده بود. پالآخره قرار شد، آقای دکتر ... سرفصل پاییستند. پسنه آن موقع چوan تازه کاری بودم بعنوان معاون دانشکده ادبیات در آنجا بودم. آقای تهرانی از آن دور مواظب صحنه بود فوری یک نظری را فرمیست که آن آقا شبایستی سرفصل پاییستند. معاون دانشگاه پاییستند. به اینجهت این پدرترین پرخوردی بود، که ما داشتیم بعلت اینها اینها حداکثر پاهم یک اختلاف اداری بود.

سوال : آقای دکتر، این دانشگاه، دانشگاه فردوسی مشهد بدلیل مکانش هیچ نوع تابعیتی یا رابطه خاصی فرض کنید پا افغانستان با تاجیکستان با زبان فارسی در آن ناحیه و آن رابطه تاریخی و چغرا فیضی که خرامان با آن مناطق داشته دولت معی میکرد، چزو سیاست بود یا نه.

آقای دکتر متینی : دولت نه، پسنه خودم یک کاری که کردم در مشهد. این بود که معلمی پرای تدریس زبان پشتتو آوردم به مشهد.

سوال : مثلاً شما دانشجوی افغانی بیشتر داشتید.

آقای دکتر متینی : بیشتر نه، ولی ۵۰٪ دانشجوی افغانی داشتیم ولی حرف، من این بود که ایران پرای زبان کشورهای اطرافش می‌پاییست متخصص داشته باشد. این افغانها که مرتباً فحش میدهند به ایران در پراپر مهه پاچهای که میگیرند یک کمی پایید پنهان کردند که اینها به پشتتو، چه میگویند. پالآخره با وزارت خارجہ ما صحبت کردیم هم پشتتو را ما دایر کردیم، و استادی از افغانستان آوردیم، استادی پرای اردو آوردیم، عربی پشتتو را میکردیم، ولی خارج از این حدود، نه دولت کاری نداشت. مثلاً دانشگاه ما یک قراردادی در زمینه زلزله شناسی با دانشگاه تاجیکستان داشت. ما پستهای زلزله شناسی در خرامان داشتیم. که اینها پا هم روایطی داشتند.

سوال : ولی اینطور نبود مثلاً که استاد پرورد، استاد پیاید، کنفرانس داشته باشد. به آنصورت.

آقای دکتر متینی : نه، به آنصورت نه.

سوال : خوب، حوزه علمیه مشهد چطور آقای دکتر.

آقای دکتر متینی : با حوزه علمیه مشهد هم تقریباً و تحقیقاً هیچ ارتباطی نداشتیم، شما بهتر از پسنه میدانید که اصولاً از زمانی که تحصیلات جدید در ایران شروع شد و پا گرفت، از مدرسه اپتدانیش پیگیرید یا مدرسه دارالفنون قدیم، اهل علم و علوم، تحصیلات جدید را قبول نداشتند. چنان که مرحوم دکتر صدیق مینویسد، ما دارالفنون میرفتیم. وقتی پرمیگشتیم از مدرسه کمبه که کنار خیابان نشسته بودند پما حرفهای مستهجنی میزدند اصلًا ما را کافر و بله میدانستند. در دوره رضا شاه زور مخالفان کم شده بود. ولی کار ما اصولاً پرخلاف دانشگاههای اروپائی بود. شما می‌بینید اول یک کلیمانی بوده

است. یک مدرسه دینی بوده. بقیه دانشگاهها دورش بوجود آمده. متاسفانه در ایران اهل علم علوم جدید را رد نمیکردند. چون معتقد بودند که علم منحصر به آنهاست شما در دورهٔ شاه مرحوم می‌شنیدید که علماء شرقياب شدند. در اين شرقياپي دكتر سيد حسین نصر ثبوده، علماء يعني آخوندها و روحانيون، در نتیجهٔ ما هیچ ارتباطی با اينها نداشتيم و نشانه اش هم اينست که روحانيون تحصيلات داشکدهٔ الهيات را نيز از نظر دين پرسشي نمي شناختند.

سؤال : خوب ، يك افرادي مثل آسيد جلال آشتياشى اينها ايجاد رابطه ثبود.

آقای دكتر متينى : نه اينها ميآمدند معلم دانشگاه ميشدند و تتربيبا" ميشود گفت وقتى آدمى حتى پدانشکده الهيات ميآمد از آن چامعه مذهبی نه اينکه خودش بپردازد، چامعه مذهبی او را می‌گذاشتند کنار، آقای سيد جلال آشتياشى مرد پسيار فاضل و داشتمند است . خوشبختانه سالم است و هنوز هم کار ميکند، ولیکن مسئله اينست که يك تقليدهائى است که ثابجا است در ايران. معلم کسی که امور مذهبی را پنهده دارد اين پايد عمامه داشته باشد. اين پايد توی حوزه علميه درس خوانده باشد هرچه خوانده باشد خوب يا بد پنهانه کاري ندارم شما وقتیکه دانشکده الهيات درست می‌كنيد در ايران پعنوان (Theology School) فارغ التحصيلش یا محضر دار ميشود یا کارمند دارائي اينها از آن تقليدهائى است که نهیگيرد چنانکه در يكى دو سال پيش از انقلاب که پنهانه در مشهد بود و آقای دكتر وليان نيز بودند در آنجا، اصرار بود از طرف اعليحضرت راجع به تاميس دانشگاه پيروگ اسلامي، پنهانه را دعوت می‌كردند که در اين موضوع بحث کنيم و طرح پدهيم آنجا ميگشتم آقا ميخواهيد چه پكشيد آيا ميخواهيد در اينجا مرجع تقليد و فقيه و امثال اينها تربیت پكنيد که تجربه ۴۰ سال گذشته شان ميدهد چامعه مذهبی اينها را شمی پذيرد، علمائیکه باید اين درسها را پنهانند نمیآيند در اين مدارسي که به دست دولت تاميس شده است درس پنهانند پرای اينکه ناشان آجز ميشود، هرکه با دولت تمدن دارد دیگر سهم امام و پول و چيزی به او نمیبرسد. به اين چهت بين دانشگاه و حوزه علميه ارتقاء نبود فقط يادم است موقعیکه آقای دكتر متدهی رئيس دانشگاه فردوسی بودند و پنهانه هم معاون ايشان بودم. ما يك تماسی با آيت الله ميلادي داشتيم چون آدم روحاني معتبری بود و حرکات خاص يعني از اين آخوندها و روحانيون را نداشت. مدرسه‌اي هم داشتند. من يادم است که پسرايشان چندين هار به دانشگاه آمدند همه چزووهای درسي و پاي کپي مدرسه خود را آوردند ها هم صحبتی كردیم ولی هیچ نوع تمدن ديگري نداشتيم.

سؤال : خوب خيلي متشرک آقای دكتر خيلي ممنون

آقای دكتر متينى : پله، پنهانه فقط اين نكته را اضافه کنم، که اين مسائلی را که پنهانه عرض کردم پعنوان نظر يك آدمينزاد است که در چوريان اين حوادث بوده و آنچه را که گفته است با مراجعته به حافظه اش، حافظه‌ای که دیگر در اين مالهای اخیر، خيلي به آن صد درصد نميشود اعتماد کرد و شاید خيلي مسائلی مهمتری پاشد راجع به مطالبه که پنهانه گفتم که بجای آنها مطالب فرعی‌تری را گفته باشم.